

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری نخستین دولت مدرن در ایران

نعمت‌الله فاضلی^{۱*}، هادی سلیمانی قره‌گل^۲

(تاریخ دریافت: ۹۱/۴/۲۸، تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۱/۱۷)

چکیده

نوشتار پیش‌رو برآمده از پژوهشی درباره دوره انتقال قدرت از سلسله قاجار به دولت مدرن پهلوی است. این پژوهش برخلاف رویکردهای مبتنی بر تاریخ سنتی، با تکیه بر تحلیل گفتمان فوکویی و ادبیات پسااستعماری، خوانشی دیگرگون از شکل‌گیری نخستین دولت مدرن در ایران به دست می‌دهد. مقاله نشان می‌دهد شکل‌گیری نخستین دولت مدرن در ایران تجسد عینی و راهبردی گفتمان تجدد آمرانه است. این متن در واکاوی صورت‌بندی تجدد آمرانه، اعمال گفتمانی شکل‌دهنده مقولات مقوم صورت‌بندی گفتمان تجدد آمرانه را شناسایی کرده و به تحلیل گفتمان انتقادی نشریه‌های دوره انتقال قدرت از قاجار به پهلوی - *کاوه*، *ایران‌شهر*، *نامه فرنگستان*، *آینده* و *مرد آزاد* - پرداخته است. مقولات برآمده از این تحلیل گفتمان شامل مفاهیم اساسی «تلقی از خود و دیگری، پرسش از انحطاط و عقب‌ماندگی»، «اخذ تمدن از غرب»، «جدایی دین از سیاست و عرصه عمومی»، «نخبه‌گرایی»، «ضرورت دولت مقتدر و آمر» و «ناسیونالیسم» است. روشنفکران دوره انتقال قدرت به‌مثابه گروه‌های

*nfazeli@hotmail.com

۱. استادیار جامعه‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی

۲. کارشناس دفتر مطالعات فرهنگی، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

مرجع گفت‌وگو تمدن آمراجه و نیز اثرگذارترین گروه استراتژیک این دوره در شکل‌گیری نهادی و گفت‌وگویی نخستین دولت مدرن در ایران نقش برجسته‌ای داشته‌اند که تمرکز این متن واکاوی تأثیر گفت‌وگویی آن‌هاست.

واژه‌های کلیدی: ادبیات پسااستعماری، تمدن آمراجه، دولت پسااستعماری، دولت مدرن، روشنفکران ناسیونالیست - مدرنیست، گروه استراتژیک.

۱. مقدمه

بسیاری از ما در برخورد با تاریخ و رخداد‌های دوره معاصر به بیماری خاصی به‌نام اپیدمی گذار دچار شده‌ایم که از قبل آن تاریخ را به حالت تعلیق درآورده، با امتناع از درک لحظه اکنون، نوشته‌هایمان را به گذشته نوستالژیک یا آینده‌ای اتوپیک ارجاع می‌دهیم. این امر در وضعیت پسااستعماری^۱ و نوع رویارویی ما با غرب ریشه دارد؛ قرار گرفتن در وضعیت پسااستعماری این تقدیر را برای بخش چشمگیری از متون تحلیلی که داعیه فهم خود معاصر را دارند، رقم زده است که از دریچه دیگری قاهر به خود بنگرند و با افاده واژه‌هایی مانند «عقب‌مانده»، «بدوی»، «فئودالی»، «قرون وسطایی»، «درحال توسعه»، «پیشاصنعتی» و... به خود، «هم‌روزگار» بودنشان را با این دیگری قاهر نفی کرده، خود را از لحظه اکنون تاریخ و «زمان واقعی» اخراج کنند و به اتوپایی که در آینده محقق خواهد شد چنگ زنند. راه دشوار گذار، جامعه درحال گذار، گذار از سنت به مدرنیته، بین سنت و مدرنیته، جامعه پیشادموکراتیک و... درون این اپیدمی جای می‌گیرند. هرچند اطلاق استبداد به همه تاریخ ایران و نیز وضعیت حال با عناوین پرطمطراقی مانند تضاد دولت و ملت (کاتوزیان، ۱۳۸۸) و آوردن مصادیق فراوان تاریخی همراه باشد، معنایی جز اخراج از تاریخ و عدول از سوژگی نظری ندارد. در نگاه بنده خیره نظر باز به «خدایگان غرب»، تنها چیزی که دیده می‌شود، نگاه خدایگان بنده است. ما آن‌چنان که بایسته و شایسته است، درباره تاریخ خود از منظر مواد

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

تاریخی خود ننگریسته و هیچ‌گاه سوژه ابژه تاریخی خود نبوده‌ایم. این امر در فهم نحوه شکل‌گیری دولت مدرن نیز همان سرگذشت را پیدا می‌کند.

بخش بزرگی از کتاب‌ها و مطالب منتشرشده درباره انتقال قدرت از قاجار به پهلوی و پیدایی دولت مدرن تفرّد تاریخی و لحظه متمایز این رخداد را توضیح نمی‌دهد و فقط براساس خوانشی «خطی» و «تسلسل‌وار» و در برخی موارد دوری، بر تکرار عناصر خاص و همیشگی در تاریخ ایران تأکید می‌کنند: قهرمانان، دخالت بیگانگان، دور ناامنی، شورش و اقتدار و... . بسیاری از این متون به تحلیل‌های سیاسی و بررسی نقش کنشگران سیاسی داخلی و خارجی پرداخته و به میزان زیادی به دخالت نیروهای خارجی و همدستی عناصر داخلی توجه داشته‌اند (ر.ک غنی، ۱۳۷۷؛ کدی، ۱۳۸۱؛ کاتوزیان، ۱۳۷۹). برخی دیگر از نظرها که موضع نظری و تحلیلی بیشتری اتخاذ کرده‌اند، بر نقش عناصر ساختاری مانند بی‌ثباتی اقتصادی، ناامنی اجتماعی و ناکارآمدی نظام سیاسی در سال‌های متمادی ۱۲۸۸-۱۲۹۹ در گرایش به قدرتی متمرکز تأکید کرده‌اند (ر.ک آبراهامیان، ۱۳۸۳). سرانجام، در این زمینه کتاب‌های بسیاری هست که با خوانشی قهرمان‌محور به برجسته کردن نقش افراد، حوادث و قهرمانان در این رخداد می‌پردازند (ر.ک آبرونساید، ۱۳۶۳؛ گلشائیان، ۱۳۷۷؛ مرسلوند، ۱۳۷۴؛ بهار، ۱۳۷۸). ایده‌های یادشده باوجود تفاوت‌های ظاهری، این امکان را دارند که در هر لحظه دیگری از تاریخ ایران به کار بسته شوند؛ از این نظر، این ایده‌ها معنای خود را در لحظات متمایز و خاص از دست می‌دهند و صورت روایتی کلی به خود می‌گیرند. هدف این «تاریخ سنتی» تمامیت‌گرا، انحلال حادثه منفرد شکل‌گیری دولت مدرن در ایران در یک تداوم ساختگی و از بین بردن امکان درک آن در تفرّد و ویژگی خاص خود است. متن موجود با اطلاق «تاریخ سنتی» به این قرائت از تاریخ، بر «تاریخ حال»^۲ تأکید می‌کند و خواهان انشای روایت دیگری خود از تاریخ با اطلاع از تاریخی بودن متن خود است. روش تحلیل گفتمان و امکانات روشی و نظری آن این امکان را فراهم می‌کند که با تکیه بر مواد تاریخی موضوع مورد بحث خوانشی غیرخطی، غیرسوژه‌محور و غیرتمامیت‌خواه به دست آید.

واکاوی تأثیر فرایندهای گفتمانی در شکل‌گیری دولت مدرن در ایران در کانون تمرکز این مقاله قرار دارد. این نوع نگاه به موضوع برخلاف توافقی‌های عام شکل‌گرفته درباره نحوه پیدایی آن است که در بالا به آن‌ها اشاره شد. شکل‌گیری دولت مدرن در ایران مولود روندهای گفتمانی خاصی است. متن پیش‌رو درصدد است به بخشی از این روندها توجه کند و به نحوه تأثیرگذاری آن‌ها در شکل‌دهی به متنی بپردازد که از دل آن دولت مدرن با صورت خاص خود، هم به‌لحاظ شکل و هم به‌لحاظ محتوا، به‌وجود آمده است. آن‌چنان‌که در بخش‌های بعدی مقاله مطرح خواهد شد، ذیل وضعیت پسااستعماری برآمده از رویارویی ایران با غرب جدید، روشنفکران اواخر دوره قاجار از مهم‌ترین گروه‌های استراتژیک^۳ فعال در روندهای مختلف سیاسی و اجتماعی این دوره هستند. این گروه با تکیه بر روندهای گفتمانی و فارغ از مشارکت فعال سیاسی خود، مؤثرترین نیروی زمینه‌ساز قدرت‌یابی و استقرار نخستین دولت مدرن در ایران هستند. برای شناخت این تأثیرگذاری گفتمانی، تمرکز مقاله حاضر بر نشریه‌های این دوره - به‌عنوان موقعیت‌های نهادی این روشنفکران - بوده است. این مقاله نشان می‌دهد دولت مدرن در ایران صورت راهبردی شکل خاصی از تجلّد، یعنی «تجلّد آمرانه» است که هستی گفتمانی خود را از طریق مراجع گفتمانی خود یعنی روشنفکران اواخر دوره قاجار به‌دست آورده است. این امر با تبیین صورت‌بندی گفتمانی آن به‌وسیله تحلیل نشریه‌های دوره انتقال قدرت ممکن شده است.

۲. چارچوب نظری: پسااستعمارگرایی، دولت پسااستعماری، گروه‌های استراتژیک

ادبیات پسااستعماری در شناخت وضعیت فرهنگی - روانی اواخر دوره قاجار نکات درخوری بیان می‌کند؛ اما این مفاهیم برای شناخت نحوه برآیند دولت مدرن در ایران کفایت نمی‌کند. در این مقاله در کنار مفاهیم نظری پسااستعماری، مبحث دولت پسااستعماری^۴ و گروه‌های استراتژیک با تأکید خاص بر اقتصاد سیاسی و با هدف گسترده‌تر کردن زاویه دید ما به دولت مدرن در ایران مطرح شده است.

۲-۱. وضعیت پسااستعماری

بازخوانی تاریخ گسترش امپریالیستی تجدّد در سده‌های اخیر، بازخوانی رویارویی دو «دیگری» و درنهایت تسلیم و مقهور شدن یکی و چیرگی دیگری است: چیرگی «غرب» و بردگی دیگری غرب یعنی «شرق». نخستین رویارویی راستین ایران با غرب و تجدّد مواجهه‌ای نظامی و سهمگین بوده است، جنگ‌های ایران و روس (۱۲۱۸-۱۲۲۸ و ۱۲۴۱-۱۲۴۳ق) نقطه آغاز خودآگاهی جدید ایرانیان است که تاکنون نیز ادامه دارد و در تداوم خود دگرگونی‌ها و دگردیسی‌های گونه‌گونی را سپری کرده است. این دگرگونی‌ها در کنار تمایزها در یک نکته مشترک‌اند و آن نکته، نسبت با غرب و تجدّد است. این رویارویی مختص ایران نبوده و در سایر مناطق و سرزمین‌ها چه بسا به شکلی سخت‌تر رخ داده است. آفریقا، استرالیا، آسیای جنوبی و شرقی، آمریکای لاتین، حوزه دریای کارائیب و... همگی در فضای به شدت استعماری و پسااستعماری زیسته و با آن روبه‌رو شده‌اند (McLeod, 2007). چیرگی استعمارگر بر استعمارزده بیش از اینکه اقتصادی، سیاسی و یا نظامی باشد، چیرگی روانی و فکری است. استعمارشده با دو نگاه به استعمارگر می‌نگرد: نگاه بنده‌ای که زیر تازیانه ارباب و خداوندگار خود درد می‌کشد و خواهان رهایی از اوست و نگاه برده‌ای که رهایی خود را در به آغوش کشیدن خداوندگار خود می‌یابد و ناتوان از این امر با نگاهی خیره به نظربازی او می‌پردازد. از یک‌سو، استعمارشده استعمارگری را می‌بیند که در سرزمین او قدم گذاشته و بر منابع او حاکم شده است و از سوی دیگر، بر برتری‌های نژادی و تمدنی او تأکید می‌کند. بنابر قاعده، او باید خواهان خروج استعمارگر از سرزمین خود باشد و به شدت از او متنفر؛ ولی بر اثر این چیرگی روانی شیفته و فریفته او می‌شود. تاریخ ابژه استعمارشده و روایت سرگذشتی پارانوییک^۵ است؛ روایت نفرت در عین شیدایی و ترس شدید در عین اشتیاق!^۶ در این نگاه، استعمار شکلی از اختلال آسیب‌شناختی جمعی است که خود را در سطح دولت نشان می‌دهد (میلز، ۱۳۸۸: ۱۵۷).

آشیس ناندی^۷ در کتاب *دشمن صمیمی*^۸ با تکیه بر تحلیل فوکو از قدرت، به استعمارگری مدرن به مثابه فضایی نگاه می‌کند که در آن قدرت ذیل استراتژی‌های کثرت

فوکو سبک خود را عوض کرده، به گونه وحشتناک تری با مستضعفان رفتار می‌کند. ناندی میان دو گونه از نظر زمانی متفاوت استعمارگری تمایز قائل می‌شود: استعمارگری نظامی که در آن کشورها فتح می‌شد و استعمار با ویژگی‌هایی مانند خودخواهی و آزمندی آشکارا خود را نشان می‌داد و استعمارگری تمدن‌ساز که پیچیده‌تر، ضمنی‌تر و گمراه‌کننده‌تر بود. درحالی که گونه اول با پیش‌گامی نیروهای نظامی و سربازان و فرماندهان با خشونت بی‌پرده آشکار می‌شد، استعمارگری تمدن‌ساز با پیش‌گامی عقل‌گرایان، مدرنیست‌ها و لیبرال‌هایی محقق می‌شد که «ادعا داشتند امپریالیسم واقعاً پیام‌آور موعود تمدن برای دنیای نامتمدن است.» (گانندی، ۱۳۸۸: ۲۹). ناندی می‌نویسد:

استعمارگری علاوه بر بدن‌ها، اذهان را نیز استعمار می‌کند و نیروهایی را درون جوامع مستعمره رها می‌سازد تا اولویت‌های فرهنگی آن‌ها را یکبار برای همیشه تغییر دهد. در این فرایند، [استعمارگری] به تعمیم مفهوم غرب مدرن از موجودیتی جغرافیایی و زمانی به مقوله‌ای روان‌شناختی یاری می‌رساند. غرب اکنون همه‌جا هست، در درون غرب و خارج از آن، در ساختارها و در اذهان (ناندی، ۱۹۸۳: یازده به نقل از گانندی، ۱۳۸۸: ۳۰).

۲-۲. نسیان پسااستعماری؛ وضعیت پسااستعماری به مثابه وضعیت ضد تاریخی

چنان‌که در مقدمه اشاره شد، سیطره ایده‌گذار در متون ناظر به فهم جامعه ایران مانع از این شده است که تفرّد تاریخی این صورت‌بندی به رسمیت شناخته و به صورت جدی درباره آن اندیشه شود. این امر به نوعی نشانه‌ای از وضعیت عام‌تری است که در سطح صورت‌بندی اجتماعی روی می‌دهد. ساکنان سرزمین‌های پسااستعماری اغلب در یک وضعیت پارانوئیک از نوع اختلال در فهم از زمان به سر می‌برند.

وضعیت پسااستعماری همواره آکنده به نوعی فراموشی گذشته است. «نسیان پسااستعماری، نشانه اشتیاق به خود، ابداع‌گری تاریخی، یا نیاز به از نو آغاز کردن، به منظور زدودن خاطرات دردناک وابستگی استعماری است.» (همان، ۱۳). جوامع پسااستعماری در تلاش برای فراموشی خاطرات استعماری خود، آن‌ها را به اعماق

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

ناخودآگاهشان پرتاب می‌کنند و تا مدت‌ها به بازخوانی و بازشنیدن آن‌ها علاقه‌ای ندارند. با این حال، اغلب تلاش‌های آن‌ها برای «انکار سنگینی‌های میراث استعماری‌شان» گمراه و شکست‌خورده است. مطالعات پسااستعماری مانند روان‌کاوی که اعماق ناخودآگاه بیمار را با بازخوانی خاطراتش می‌کاود و با این کار او را از چنگال کابوس‌های شبانه می‌رهاند: با بازگشت دوباره به گذشته استعماری، یادآوری آن و از همه مهم‌تر، بازپرسی از آن [...] پرده از رابطه‌ای حاکی از خصومت و اشتیاق متقابل میان استعمارگر و استعمارزده برمی‌دارد. [...] بایگانی فراموش‌شده مواجهه استعماری، داستان‌های متعددی را از تلاش برای پیروزی، و دیگری باطل‌کننده آن، یعنی همدستی [با استعمار] نقل می‌کند (همان، ۱۴).

این نوع فراموشی در نمونه‌های انضمامی‌تر ممکن است شکل‌های متفاوتی نیز به خود بگیرد. روشنفکران و تجدّدگرایان ایرانی اواخر دوره قاجار در موقعیتی آکنده از شیفتگی به «غرب»، نه تنها برای فراموشی تاریخ تجاوز یک‌صد ساله اروپاییان به ایران تلاش نمی‌کنند؛ بلکه با زیباسازی این تاریخ استعماری و با از میان بردن تاریخ اسلامی-ترکی ماقبل آن، پیوستگی خود را به استعمارگر آسان می‌کنند. ایده‌آپیدمی‌گذار نیز ناظر به بخشی از این فراموشی تاریخی و قطع ارتباط از وضعیت حال است. ذیل این وضعیت به صورت گفتمانی و هنجارین هرآنچه که در وضعیت اکنون معنادار است، به رسمیت شناخته نمی‌شود و با نابودی و انکار آن، شکل‌های ویتیرینی و کاریکاتوری از گذشته باشکوه یا آینده‌یوتوپیک به نمایش گذاشته می‌شود. گونه‌های متنوع و اندیشیده سیاست‌نمایشی دولت پهلوی که به‌ویژه در معماری، تاریخ و سیاست پوشش جلوه‌گر است، نمونه‌های آشکار این وضعیت است. در عین حال، اندیشه برآمده از وضعیت پسااستعماری نیز به‌عنوان نمود تقریری آن، با طرح ایده‌هایی مانند گذار، نشانه‌های آشکار فراموشی پسااستعماری را دارند.

۲-۳. اسطوره مضائف دولت؛ دولت پسااستعماری^۹

به‌لحاظ تاریخی، دولت مدرن در اروپا یک دستگاه غیرشخصی اعمال جبر عمومی است که ناظر بر دو انشقاق بنیادین اجتماعی: جدایی سیاست از اقتصاد و جدایی جامعه از

دولت است (توفیق، ۱۳۸۵: ۹۹). در اقتصاد سرمایه‌داری به دلیل شکل‌گیری طبقات مختلف و دستیابی بورژوازی به ابزار تولید، سایر نیروها برای بازتولید خود چاره‌ای جز فروش نیروی کار به سرمایه‌داران ندارند. به همین دلیل، اقتصاد سرمایه‌داری بدون اعمال جبر غیراقتصادی به تصاحب ارزش اضافه مبادرت می‌کند. ولی از آنجا که درون این سیستم رقابت دائمی بر سر منابع وجود دارد، دولت در نگاهی خوش‌بینانه در شکل یک نهاد داورگونه به بازتولید آن و حفظ انسجام می‌پردازد. درمقابل این مفهوم از دولت مدرن اروپایی، با دولت پسااستعماری روبه‌رویم که فاقد ویژگی‌های اساسی متناظر اروپایی خود است: غیرشخصی بودن و جدا بودن از جامعه و اقتصاد. اساسی‌ترین ویژگی دولت‌های پسااستعماری، نداشتن استقلال و یا جدایی اقتصاد از سیاست است. این امر برآمده از شیوه خاص تولید جوامع نام‌برده در نظام جهانی است. خاص‌بودگی این شیوه تولید خود را هم‌زمان در نیروهای تولید و روابط تولید نشان می‌دهد. وابستگی ساختاری و تکنولوژیک این کشورها مانع دگرگونی بنیادین نظام عمومی تولید و بازتولید می‌شود و بخش زیادی از این نظام را در حوزه‌های غیرسرمایه‌دارانه متمرکز می‌کند. از سوی دیگر، جدایی ناکامل نیروی کار اجتماعی از ابزار تولید باعث می‌شود اجباری ساختاری برای فروش نیروی کار به مثابه تنها راه تأمین معاش شکل نگیرد. «تسلط بر چنین نیروی کاری جز از راه اعمال و یا حداقل تهدید به اعمال جبر غیراقتصادی امکان‌پذیر نیست. اعمال چنین جبری را فقط دولت مدرن به مثابه تنها نهاد مشروع اعمال جبر می‌تواند به‌عهده گیرد.» (همان، ۱۰۱-۱۰۲). براساس این، راهبرد گرایش به دولت مدرن مقتدر و آمر دارای الزامات ساختاری از نوع اقتصادی است که به‌کارگیری قدرت متمرکز را جهت حفظ حیات اقتصادی در عرصه بین‌الملل ضروری می‌کند. استراتژی اقتصادی اساسی دولت‌های پسااستعماری نوعی توسعه جبرانی است. این استراتژی به‌عنوان ایدئولوژی و برنامه دولتی در دستور کار این دولت‌ها قرار گرفته است. از آنجایی که توسعه و شرایط آن توسط دولت برنامه‌ریزی می‌شود، شکل و کارکرد دولت و استراتژی آن در پیشبرد فرایند توسعه نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. در بسیاری از این کشورها استراتژی تکامل جبرانی به اهداف نظامی معطوف شده است و کشورهای یادشده تمام سعی و تلاش خود را برای نیروی

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

نظامی قوی بسیج کرده‌اند. از سوی دیگر، دولت پسااستعماری دارای وجوه فرهنگی و روان‌کاوانه جمعی است که آن را در کنار سایر ویژگی‌های وضعیت پسااستعماری قرار می‌دهد. دولت پسااستعماری نمود کاملی از بیماری عصر پسااستعماری است که در آن به دولت تمامیت‌گرا به‌عنوان پاسخی برای تمام مشکلات برآمده از میراث استعماری گرایش شدیدی وجود دارد. تأکید برجسته روشنفکران دوره انتقال قدرت بر شکل‌دهی به دولت مدرن با نیروهای نظامی منسجم و کارآمد- که بخش اصلی مأموریت آن درون مرزهای حاکمیت سیاسی تعریف شده است- ناظر به همین موضوع است.

۲-۴. گروه‌های استراتژیک

مجموعه ویژگی‌های جوامع پسااستعماری مانع از شکل‌گیری «طبقه» به‌معنای مارکسیستی آن در این جوامع می‌شود. درمقابل، در وضعیت‌های یادشده با مفهوم بدیل «گروه‌های استراتژیک» روبه‌رویم. تیلمن شیل^۱ مفهوم گروه‌های استراتژیک را بر مجموعه افرادی اطلاق می‌کند که براساس منافع مشترک تشکیل شده و برای به‌دست آوردن، تداوم و یا توسعه دادن آن به‌همدیگر وابسته‌اند. این منافع استراتژیک علاوه‌بر لوازم مادی، شامل قدرت، پرستیژ، علم و یا حتی اهداف مذهبی است.

در کشورهای پسااستعماری گروه‌های استراتژیک به‌دنبال آن هستند که دولت را در اختیار خود درآورند. شکل‌گیری دولت‌های پسااستعماری در این کشورها از نظر ایجاد نهادهای دولتی در شهرها و گسترش طبقه حقوق‌بگیر تحصیل‌کرده جدید «که اغلب اعضای آن طرفدار نظریات سکولاریستی و ناسیونالیستی‌اند» و همچنین شکل‌گیری طبقات کارگر و نیمه‌شاغل شهری باعث در متن قرار گرفتن شهر و به حاشیه رانده شدن روستا شده است. هالیدی و علوی عامل مهم پیشرفت طرح‌ها و نیز مشروعیت دولت‌های پسااستعماری را ایدئولوژی می‌دانند. آن‌ها از کمالیسم ترکیه، پهلویسم ایران، بعثیسم سوریه، ناصریسم مصر و صهیونیسم اسرائیل به‌مثابه مصادیق ایدئولوژی‌های مسلط نام می‌برند که در جهت مشروعیت بخشیدن و حمایت از شکل‌های جدید دولت و قدرت دولتی فرموله شده‌اند (هالیدی و علوی، ۱۹۸۸: ۱۹-۲۰).

در این مقاله، روشنفکران اواخر دوره قاجار از گروه‌های استراتژیک وضعیت پسااستعماری اواخر دوره قاجار هستند که بر مبنای درک واحدی از تجدّد تشکیل شده‌اند و اهداف واحدی را دنبال می‌کنند. این درک واحد در واقع پذیرش درکی منحط از «خود» و گرایش به غرب به عنوان عاملی برای رفع این انحطاط است.

تلاش اصلی این نوشتار به لحاظ روشی، کاربرست منطق تحلیل گفتمان فوکویی برای تبیین نحوه پیدایی دولت مدرن در ایران است. نگارندگان با توجه هم‌زمان به تفکیک چهارگانه فوکو در باب عناصر شکل‌دهنده صورت‌بندی گفتمانی به این هدف دست یافتند؛ عناصر شکل‌دهنده صورت‌بندی گفتمانی عبارت‌اند از: موضوعات، فاعل‌های شناسایی، مفاهیم و راهبردها (دریفوس و رابینو، ۱۳۸۷: ۱۳۹).

نشریه‌های تجدّدگرای اواخر دوره قاجار به عنوان کانون‌های اجتماعی که گفتمان تجدّد آمرانه برای نخستین بار از درون آن‌ها سربرمی‌آورد و نیز روشنفکران این دوره به مثابه افراد یا نهادهای مرجع برای تعیین و تحدید موضوعات تجدّد آمرانه، اصلی‌ترین منابعی هستند که قواعد صورت‌بندی موضوعی، مفهومی و راهبردی تجدّد آمرانه را برمی‌سازند. آن‌چنان‌که در بخش بعدی توضیح داده می‌شود، انفراد تاریخی لحظه پیدایی دولت مدرن به این گروه استراتژیک و موقعیت نهادی آن‌ها جایگاه ویژه و معناداری می‌بخشد. این گروه با تخصیص گفتمان تجدّد آمرانه به خود، در مقام شکل‌دهی به صورت‌بندی راهبردها، گفتمان یادشده را در تصمیم‌ها، نهادها و اعمال خاصی به کار می‌گیرند که اصلی‌ترین آن‌ها دولت مدرن است. ارتباط تجدّد آمرانه با پیدایی دولت مدرن در ایران از طریق امکانات تبیینی تحلیل گفتمان آشکار شده است. تحلیل گفتمان این امکان را فراهم می‌کند که گفتمان تجدّد آمرانه را بخشی از فرایند اجتماعی توصیف کنیم که در آن از یک سو ساختارهای اجتماعی این گفتمان را تعیین می‌بخشند و از سوی دیگر گفتمان یادشده تأثیرات بازتولیدی را در آن ساختارها برجای می‌گذارد. بنابراین، گفتمان تجدّد آمرانه برای متن پیش‌رو فرایند اجتماعی کلی‌تری است که مابه‌ازای نهادی-سیاسی آن دولت مدرن است. گفتمان تجدّد آمرانه همان‌گونه که برآیند ساختارهای اجتماعی است، می‌تواند این ساختارها را بازتولید کند یا به شکل خاصی تغییر دهد.

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

تاریخی‌بودن مقاله استفاده از متون و اسناد تاریخی را ضروری کرده است. از این رو، در حد امکان به منابع دست‌اول دربارهٔ نشریه‌ها و نیز منابع تحلیلی-توصیفی در دوره موردنظر بارها مراجعه شده است و زمینهٔ اصلی تحلیل نیز همان متون هستند. در این پژوهش نشریه‌های *کاوه*، *ایران‌شهر*، *نامهٔ فرنگستان*، *آینده* و *مرد آزاد* در دورهٔ زمانی ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ش بررسی شده‌اند.

۳. صورت‌بندی تجلّد آمرانه

این سؤال که چه کسی، چگونه و در چه زمانی برای اولین بار بر اثر رویارویی با دیگری غرب، با خویشتن خویش دچار مسئله شده است، اهمیت بسیاری دارد. ولی آنچه برای فهم جامعهٔ معاصر ایران اهمیت بیشتری دارد، روندی است که طی آن این مسئله به کل جامعه و یا دست‌کم بخش درخور توجه و البته تأثیرگذار آن سرایت پیدا می‌کند و در قالب یک گفتمان و محمل جدید برای اندیشه و عمل نقش ایفا می‌کند. نخستین مسئله‌ای که می‌توان برای مرور این روند مطرح کرد، نقش گروه‌های اجتماعی در پیدایش آن است. روشنفکران ایرانی نه تنها مولود صورت‌بندی گفتمانی جدید هستند؛ بلکه به صورت هم‌زمان در پیدایش و شکل‌دهی به آن به صورت برجسته‌ای به ایفای نقش پرداخته‌اند. یک طبقه یا گروه اصلی سازمان اجتماعی قدرت و سلطهٔ سیاسی را به دست نمی‌آورد مگر اینکه قبل از آن هژمونی فرهنگی را به دست آورده باشند. هرچند لحظهٔ پیدایی نهادی و سیاسی دولت مدرن در ایران با استقرار رژیم پهلوی در سال ۱۳۰۴ش مشخص می‌شود، وجوه فرهنگی آن مدت‌ها پیش توسط گروه‌ها و نیروهای اجتماعی-فکری خاصی شکل گرفته بود. دولت مدرن در ایران برآیند منطقی گفتمان تجلّد و مفاهیم مدرن در ایران است. طرح ایده‌هایی مانند قانون، پارلمانتاریسم، حکومت مشروطه، نهادهای مدرن مانند مدرسه‌های جدید، قضاوت، ارتش و... در نهایت نیازمند طرح و ایجاد دولت مدرن مستقر و متمرکز است.

تجلّد تنها در چارچوب دولت-ملت بدان گونه که در اروپای غربی از پایان سدهٔ هجدهم به بعد به وجود آمده، امکان‌پذیر است و ایجاد ملت خود به معنای متجلّد

ساختن بنیادهای کهن اجتماع و سیاست است؛ زیرا دل‌بستگی‌های دیرین مذهبی، طایفه‌ای، قومی و محلی باید جای خود را به هویت و وفاداری ملی بسپارند (انتخابی، ۱۳۷۱: ۱۰-۱۱).

صورت‌بندی موضوعات، مفاهیم و گزاره‌های تجدّد در ایران و درنهایت، قواعد صورت‌بندی راهبردی این گفتمان، بدیلی جز دولت مدرن در مقابل جامعه ایرانی قرار نمی‌دهد. مفصل‌بندی این مفاهیم و گزاره‌ها از طریق روندها و مراجع خاصی شکل می‌گیرد. از این رو، واکاوی و تبیین شکل‌گیری دولت مدرن در ایران بدون پرداختن به این روندها و نیروها ممکن نخواهد بود.

گفتمان مشروطه بر سه هدف اساسی مردم‌سالاری و نفی استبداد، ایجاد دولت مرکزی قدرتمند و نوسازی ایران متکی بود و انسجام و اتحاد نیروهای مختلف حول این اهداف ممکن شده بود. با این حال، با توجه به اوضاع جامعه ایران این اهداف در رویارویی با یکدیگر دارای تناقض‌های ذاتی بودند که سرانجام باعث گسیختگی و جدایی آن‌ها از همدیگر می‌شد. در حالی که هدف اولیه و اساسی مشروطه یعنی مردم‌سالاری، مستلزم توزیع قدرت در میان گروه‌های مختلف است؛ دو هدف دیگر نیازمند تمرکز قدرت در درون یک دولت و حاکمیت است. نمونه‌های موفق مشروطه در کشورهای اروپایی در زمینه و بستری این اهداف را هم‌زمان به‌پیش می‌برند که در میان نیروها و طبقات مختلف هم‌بستگی و انسجام درخور توجهی وجود دارد. بازخوانی تاریخ تجدّد در ایران نیز نشان می‌دهد دوگانه مردم‌سالاری و آشفته‌گی از یک سو و قدرت مطلقه و نظم از سوی دیگر، یکی از کانونی‌ترین مه‌لکه‌های پیش‌روی آن بوده است. این هم‌زمانی اموری که ناهم‌زمان‌اند- دست‌کم در مشروطه ایرانی- باعث حذف اهداف دموکراتیک از آن و گرایش یک‌سویه به عناصر نوسازی با اتکا به قدرت مطلقه می‌شود.

شکست نظام برآمده از انقلاب مشروطه و شعله‌ور شدن آتش جنگ داخلی بر زمینه تحریک و ابزارسازی اختلاف‌های قومی و دینی به تقویت رویکرد اقتدارگرایانه در میان دیوان‌سالاران- روشنفکران می‌انجامد (مسکوب، ۱۳۷۳: فصل اول به نقل از توفیق، ۱۳۸۵: ۱۰۶). «تجلی این رویکرد را می‌توان در بازخوانی دولت‌مدارانه ملی‌گرایی رمانتیک و

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

جامعه‌گرایی پیش از تجربه شکست مشاهده کرد. در این بازخوانی این دولت بود که می‌بایست "ملت" خود را بسازد.» (توفیق: ۱۳۸۵: ۱۰۶). بنابراین، پس از شکست تجربه دموکراتیک برای نوسازی جامعه ایران، شکل‌های اقتدارگرایانه آن آشکار می‌شود که می‌توان آن را ذیل تجدّد آمرانه مقوله‌بندی کرد.

۳-۱. روزنامه‌نگاری و سیاست

در حالی که در صورت‌بندی ایران پیشامدرن دامنه کنشگران حوزه سیاست از دربار، دیوان‌سالاران، نیروهای نظامی با تبار ایلداری و در برخی حیطه‌های خاص مثل روحانیت فراتر نمی‌رفت؛ سیر حوادث و تحولات قرن نوزدهم باعث پیدایی و ظهور نیروها و عناصر جدیدی شد. روند مدرنیزاسیون در ایران پس از جنگ‌های اوایل قرن نوزدهم با زمینه‌های عظیمی مانند نهضت مشروطه، باعث شکل‌گیری این نیروها و نیز قرار گرفتن آن‌ها در کانون و بطن امور سیاسی و اجتماعی شد. در این سال‌ها، با ظهور گروه‌های استراتژیک مدرن، روشنفکرها، انجمن‌ها و احزاب روبه‌رو هستیم. مداخله سیاسی این عناصر در سیاست با شیوه‌هایی صورت می‌گیرد که خود آن‌ها نیز مولود وضعیت جدید هستند. در کانون این شیوه‌ها، روزنامه‌نگاری و نشریه‌هایی قرار دارند که هم در زمینه‌سازی تحولات سیاسی و اجتماعی و هم در پیشبرد آن‌ها در کل این دوره نقش ویژه‌ای ایفا کرده‌اند. روزنامه‌نگاری با مشروطه درهم آمیخته است و پیدایی و استقرار این انقلاب را بدون در نظر گرفتن نشریه‌ها و روزنامه‌هایی مانند *اختر*، *حبل‌المتین*، *ثریا*، *پرورش*، *حکمت* و *قانون* نمی‌توان به‌خوبی تبیین کرد (همایون، ۱۳۷۷). نشریه‌ها و روزنامه‌ها در کنار انجمن‌ها و احزاب رسانه‌های جدید نیروهای برآمده از «ایران نوین» بودند که با آگاهی‌بخشی خود و تبادل اندیشه‌ها و اخبار و در نهایت ترسیم افق‌ها، به آن‌ها امکان مشارکت سیاسی و اجتماعی می‌دادند.

در دوره انتقال قدرت، برخی محفل‌ها و نشریه‌ها در این مسیر از دیگران پیشروتر بوده‌اند؛ نشریه‌هایی مانند *کاو*، *ایران‌شهر*، *نامه فرنگستان*، *آینده*، *شفق سرخ*، *مرد آزاد*، *رستاخیز* و... این نشریه‌ها در کنار نشریه‌های دیگر با بررسی انتقادی وضع موجود جامعه

ایران و ترسیم وضع مطلوب، تحول و پویایی فکری را درون خود پیگیری کردند که از نخستین آثار عینی و انضمامی آن، تمهید مقدمات دولت مدرن بوده است. در ادامه، تلاش می‌کنیم با واکاوی این نشریه‌ها به روشن شدن این مطلب کمک کنیم. به نظر ما، نشریه‌های *کاو، ایرانشهر، نامه فرنگستان، آینده*، و *مرد آزاد* از روایان و سخن‌گویان اصلی جریان تجدّدخواهی آمرانه اواخر دوره قاجار هستند. همه این‌ها در دوره خود از پرطرفدارترین و جریان‌سازترین نشریه‌ها بوده‌اند و در مقام بازنمایی، می‌توانند جریان‌های فکری و ادبی و فرهنگی دوره خود را نشان دهند.

۳-۲. اعمال گفتمانی تجدّد آمرانه؛ مفاهیم مقوم

درزمینه شکست و ناکامی جنبش دموکراتیک مشروطه‌خواهی، از نخستین کانون‌های طرح تجدّد آمرانه در ایران، نشریات تجدّدگرای آن دوره هستند که نه تنها به طرح موضوعی آن می‌پردازند؛ بلکه درون سازکارهای مختلف، مقولات مقوم آن را نیز طرح و ابداع می‌کنند. نویسندگان و روشنفکران این جراید از افراد و نهادهای مرجع و تعیین‌کننده برای مشخص کردن موضوعات تجدّد آمرانه هستند. در این بخش با بازخوانی مقاله‌های این نشریه‌ها و با توجه به چارچوب و مفاهیم نظری پسااستعماری، ویژگی‌های متعدد و مکرری نمایان می‌شود که نمی‌توان آن‌ها را به باورهای یک نویسنده نسبت داد. این مقولات بیشتر برآمده از چارچوب گفتمانی کلان‌تری هستند که مفاهیم یادشده را به هم می‌پیوندند. این مقولات عبارت‌اند از: تلقی از خود و دیگری، پرسش از انحطاط و عقب‌ماندگی، اخذ تمدن غرب، جدایی دین از سیاست و عرصه عمومی، نخبه‌گرایی، ضرورت دولت مقتدر و آمر و ناسیونالیسم که به مثابه مقولات مقوم صورت‌بندی تجدّد آمرانه در ایران شناسایی می‌شوند.

۳-۲-۱. تلقی از خود و دیگری؛ پرسش از انحطاط و عقب‌ماندگی

رزمندگان ایرانی در جنگ‌های دوره دوم ایران و روس در اوضاعی به هزیمت می‌روند که رسایل جهادیه با تأیید بسیاری از علما و با وعده نصرت الهی آن‌ها را همراهی می‌کرده است. ذهن ایرانی که تا پیش از این، ایام را در خودمداری و غرور ویژه‌ای سپری می‌کرده

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

است، به‌عینه شاهد زوال خود در وضعیتی است که نمی‌تواند بر مبنای واژگان و «پرابلماتیک» خود آن را معنادار کند. فضای غالب دوره‌های مختلف تجدّد در ایران، بازخوانی انحطاط و عقب‌ماندگی جامعه ایرانی، شناسایی علل آن و نحوه چیره شدن بر آن است. روشنفکر ایرانی پس از شکست خوانش‌های «دفاعی» و «اختراعی» از ضعف و پیشرفت، ذیل واژگان دیگری «مقهور» به بازخوانی از خود و گذشته‌اش می‌پردازد و خود را در انحطاطی مطلق در همه شئون فهم می‌کند. از این دیدگاه، ایران «مملکت آسیایی عقب‌مانده از قافله تمدن»^{۱۱} است و غرب:

مملکتی است که در آن منطق و برهان حاکم است. اداره این مملکت تحت قوانین مقتضی بشر قرن بیستم صورت می‌گیرد. اینجا خرافات و موهومات سلطنت ندارد. اینجا عمامه به سر بی سواد هادی نیست؛ اینجا علم و آزادی حکمفرماست. اینجا زندگانی است. اینجا سعادت است.^{۱۲}

خود ایرانی در مقایسه با غرب و اروپا موجودی منحط و عقب‌مانده است: «اگر یک ایرانی و یک اروپایی را با هم مقایسه کنید، ملتفت این نکته خواهید شد که حقیقه ایرانی خواب‌آلود یعنی علائم و نشانه انحطاط تمدنی در او هویدا و نمودار است».^{۱۳} ایرانیان مردمانی هستند که «هنوز با شتر بار می‌کشند، مشاورشان رمال است و طبیبشان جن‌گیر [...]»^{۱۴} و در منتهای ذلت زندگی می‌کنند.^{۱۵} در این بازخوانی، حتی تعبیرهای به‌کاررفته از خود نیز برگرفته از دیگری غرب است: «ایران فعلی وضعیات قرون وسطی را دارد این خود بهترین دلیل خرابی اوضاع و لزوم تغییر آن است».^{۱۶} جامعه ایران و مردمان آن در مقایسه با «تمدن غرب» وحشی است: «خواننده ایرانی تو خود تصدیق کن که اگر با طریق زندگی فعلی تو را وحشی بدانند بی‌حق نیستند. ولی آیا باید دامنه این وحشی‌گری بیش از این هم به طول انجامد».^{۱۷} این وحشی‌گری را چاره‌ای نیست جز «استعمار» و پیوستن به تمدن غرب:

مملکت ما قرن‌ها از دنیای متمدن عقب‌مانده است [...]. زندگانی انفرادی و اجتماعی مردم ایران به‌قیاس ملل متمدن بسیار پست است [...]. باید این حقیقت تلخ را پذیرفت که ایران جزء ملل نیمه‌متمدن دنیا محسوب است و محتاج تجدیدنظر در دستور زندگانی انفرادی و اجتماعی خود می‌باشد.^{۱۸}

در فضای گفتمانی تجدّد آمرانه، عقب‌ماندگی تمدن ایرانی و شرقی از تمدن غربی فقط به دوره اخیر محدود نمی‌شود و ایده تفهقر به صورت تمامیت‌خواهانه‌ای به دوره‌های قبلی نیز سرایت می‌یابد: «تمدن یونانی و رومی بلاشروط از تمدن بابلی و هندی و ساسانی هزار درجه عالی‌تر است و این یک دنیای دیگری است غیر از آن».^{۱۹}

در این تلقی از خود ایرانی، طرح انحطاط و عقب‌ماندگی امری مسلم پنداشته شده و مسئله اساسی، نحوه از بین بردن آن است. روزنامه *مرد آزاد*. روح مجسم تجدّد اثباتی و آمرانه و انحطاط ایران و ایرانی را بدیهی و مسلم می‌داند: «حالات روحی ملت ما بقسمی امروز بی‌ربط و اساس است که همه دگر لزوم تغییر آن را حس نموده‌ایم. هر بافکری می‌داند این ملت برای زندگی عصر حاضر تربیت نشده، تازه باید تربیتش کرد».^{۲۰} با این حال، سؤالی که مطرح می‌شود، نحوه فائق آمدن بر این زوال و رسیدن به ترقی و پیشرفت است:

همه صحبت در اینجا است که افکار این ملت مصیبت‌کش لات را چطور می‌شود تغییر داد، با چه اسبابی ممکن است پیچ و مهره‌های مغز و دلش را گرفت بیرون آورد، بعضی از آن‌ها را دور انداخت، بعضی را سوهان زد، و دوباره با چند چرخ نوظهور، همه را بقاعده سوار کرد؟ به عبارتی ساده، راه آدم کردن ایرانی چیست؟^{۲۱}

مجله *فرنگستان* نیز درباره مسلم بودن انحطاط و عقب‌ماندگی ایران و ایرانی با *مرد آزاد* هم‌آواز است: «عقب‌ماندگی ایران از کاروان تمدن بقدری واضح است که هیچ‌کس جرئت انکار آن را ندارد ولی علت آن را هرکس بطریقی تعبیر می‌نماید».^{۲۲} در فضای گفتمانی دوره انتقال، این «انحطاط و عقب‌ماندگی» هر دلیل و علتی که داشته باشد، فقط با اخذ تمدن غرب و تسلیم مطلق در برابر آن می‌توان بر آن غلبه کرد:

[...] ولی بعقیده من تمام علل فوق را ممکن است جمع نموده در تحت علت واحده ذیل درآورد؛ ایران تا حال لیاقت و استعداد ترقی را نداشته است. وقتی ما می‌گوییم ایران باید نو گردد اروپایی شود یا به عبارت ساده تر لیاقت ترقی و پیشرفت پیدا نماید بر ما ایراد می‌گیرند.^{۲۳}

درون چنین تلقی‌ای از خود و دیگری و طرح انحطاط مسلم خود و ترقی آشکار دیگری، یکی شدن با غرب و اخذ تمامیت آن معنادار است. نویسندگان و جریان‌های فکری

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

مختلف این دوره در کنار تفاوت‌های ظاهری، در اصل ایده اخذ تمدن غرب با هم همسو و همراه بوده‌اند.

۳-۲-۲. اخذ تمدن غرب

ایده اخذ تمدن غرب به لحاظ زمانی فقط از ویژگی‌های این دوره گفتمانی نیست؛ بلکه تداوم صورت‌بندی‌های پیشین است که در تداوم خود وارد شکل‌های دیگر تجدّدخواهی در ایران شده است. با این حال، نوع خاصی از نگرش به اخذ تمدن غرب در این دوره صورت‌بندی می‌شود که از نظر گستره و اقبال پیشینه‌دار نیست و مختص شرایط گفتمانی و غیرگفتمانی این دوره است. پس از نخستین رویارویی واقعی ایرانیان با غرب، در کل این دوره به نسبت طولانی، کانونی‌ترین مسئله کنشگر ایرانی اخذ کردن یا نکردن تمدن غرب نبوده؛ بلکه نحوه اخذ آن و چالش و گفت‌وگو بر سر آن بوده و هست. بر همین مبنا و با رجوع به آرای نخستین روشنفکران ایرانی می‌توان به دسته‌بندی سه‌گانه‌ای درباره نوع نگرش به مقوله اخذ تمدن از غرب رسید: ۱. اخذ مطلق تمدن غرب: آخوندزاده؛^{۲۴} ۲. اخذ وجوه مادی تمدن غرب: میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی؛^{۲۵} ۳. انطباق وجوه تمدنی غرب با اسلام و سنت: مستشارالدوله و ملک‌خان.^{۲۶} هریک از این رویکردها در زمینه خاصی و از سوی نیروهای اجتماعی نسبتاً متفاوتی مطرح شده است. با این حال، شرایط خاص دوره انتقال قدرت اقتضات ویژه‌ای را پیش‌روی طرح‌کنندگان ایده اخذ تمدن غرب می‌گذارد. ناکامی نهضت مشروطه‌خواهی شرایط نخبه‌گرایانه‌ای ایجاد می‌کند که در آن مخاطب و کنشگر اصلی تحولات اجتماعی و سیاسی به اقلیت کوچک تحصیل‌کرده و تجدّدخواه محدود می‌شود. فضای جدید با چشم‌پوشی از حمایت نیروهای اجتماعی، دیگر به مصلحت‌اندیشی‌های امثال ملک‌خان نیازی ندارد و مانند آخوندزاده با صراحت لهجه درباره نحوه اخذ تمدن غرب صحبت می‌کند. علاوه بر این، از حیث اینکه کانون‌های طرح این دعوی نیز اغلب در خارج از ایران استقرار یافته‌اند، محافظه‌کاری پیشین به کمترین حد می‌رسد. در این موقعیت است که جریان نیرومند و گسترده اخذ مطلق تمدن غرب به طرح ایده و دعوی خود می‌پردازد. در این نگرش، تمدن غرب به مثابه کلیتی

در نظر گرفته می‌شود که همه اجزای آن در پیوند محکمی با هم درآمیخته‌اند و نمی‌توان در آن‌ها دست به گزینش زد. صنعت و فناوری غرب زاییده نوع نگرش خاص آن‌ها به هستی و در امتداد جهان‌بینی و نهادها و ساختارهای آن است. از سوی دیگر، عقب‌ماندگی جامعه ایران در این نوع نگاه معلولی جز معارف، اخلاق و روحیات اعضای آن ندارد و بدون رفع و رد چنین عناصری نمی‌توان به «دروازه‌های تمدن» دست یافت. از این نظر، رد «خود» و پذیرش «دیگری» غرب از اجزای اساسی این صورت‌بندی از تجدّد است که آثار و نشانه‌های خود را در سایر اجزا به‌خوبی نشان می‌دهد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد. در این نگاه، خود ایرانی-اسلامی و با عناصر آمیخته به ترک و عرب، خودی نابسامان و ارتجاعی و عقب‌مانده است که باید با نفی آن و صورت‌بندی هویتی مناسب و مطابق با شرایط جدید به‌سمت دیگری قاهر خود، یعنی غرب برود. در بحث ناسیونالیسم ایرانی به تفصیل به این مطلب خواهیم پرداخت.

از کانون‌های اصلی طراحی‌کننده ایده اخذ تمدن غرب، مجله کاوه به مدیریت سیدحسن تقی‌زاده است. این مجله از جریان‌سازترین و مؤثرترین نشریه‌ها و مجله‌های دوره انتقال قدرت بوده و افراد و مطبوعات بسیاری به پیروی از آن به بسط مطالب این نشریه پرداخته‌اند. کاوه سیاست «اخذ کامل تمدن جدید و ترویج آن در ایران» را داشته است. از این نظر، کاوه را می‌توان «روح غالب تجدّدخواهی در ایران» نامید. این نشریه آشکارترین جهت‌گیری خود را درباره اخذ تمدن غرب در مقاله «دوره جدید»^{۲۷} مطرح کرد. این مقاله نه تنها جهت‌گیری‌های حاکم بر مجله کاوه را در شماره‌های آتی نشان می‌دهد؛ بلکه فراتر از آن به جرئت می‌توان گفت بیانیه‌ای برای تمام تجدّدگرایان از زمان نگارش آن تا اکنون است. بدین سان، مواجهه با تجدّد که در طول مشروطه و در سال‌های قبل از آن به صورت نامتمرکز و به شکل‌های گونه‌گون صورت می‌گرفت، در این زمان شکل منسجم، متمرکز و عملیاتی به خود می‌گیرد: «این است عقیده نگارنده این سطور در خط خدمت به ایران و همچنین رأی آنان که به واسطه تجارب علمی و سیاسی زیاد با نویسنده هم‌عقیده‌اند: ایران باید ظاهراً و باطناً جسماً و روحاً فرنگی مأب شود و بس».^{۲۸}

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

کاوه در مقابل برخورد گزینشی با تمدن غرب با دیده تردید نگریسته و تلاش‌های انجام‌شده (کوشش‌های افرادی مثل آخوندزاده، میرزا یوسف‌خان تبریزی مستشارالدوله، میرزا ملکم‌خان، میرزا رضاخان بکشلوی قزوینی و... برای اصلاح الفبای فارسی) را اقدامات و تشبثات نیمه‌کاره‌ای دانسته است که در نهایت به تجدّد اختراعی منجر می‌شود که هیچ ثمری ندارد:^{۲۹}

اگر مقصود تجدّدپرستان ما واقعاً هدایت قوم خود بشاهراه تمدن حقیقی فرنگستان باشد، باید با کمال جرئت همه‌گونه قیود قدیمه را دور انداخته و بدون هیچ قیدی تمدن فرنگی و اسباب آن را بلاشروط و لابشرط بگیرند تا داخل جاده معرفت بین‌المللی و جریان انسانیت امروزه شوند و گرنه اقدامات و تشبثات نیمه‌کاره هیچ نتیجه‌ای ندارد و به عقیده ما بهتر است که همین ترتیب قدیمی محفوظ بماند تا آنکه یک تجدّد اختراعی به عقول ناقص خود بکنیم.^{۳۰}

کاوه به جز زبان ملی و «بعضی عادات ایرانی بکلی مجرد و بی‌ضرر که از عصر نیاکان ما مانده و دخالتی در امور مدنی ندارد»، چیز دیگری را در دایره آداب ملی نمی‌داند و آگاهانه خواهان حذف همه آن‌هاست.^{۳۱}

علی‌اکبر داور، مدیر روزنامه *مرد آزاد*، نیز همسو با گردانندگان مجله **کاوه** بر پیوستگی تمدن غرب اعتقاد داشته و به نقل از وابولیو بر این عقیده است که «مؤسسات تمدن اروپایی به قسمی به هم مربوطند که یا باید همه آن‌ها را پذیرفت یا هیچ‌کدام را».^{۳۲} او که دریافتی فن‌زده و اثباتی از تمدن غرب دارد، قدرت غرب را نه در معارف و وجوه معنوی آن، بلکه در وجوه مادی آن می‌داند: «ریشه تمدن غرب مدارس و کتابخانه و ادبیات و علمای غرب نیست، این‌ها همه شاخ و برگ و میوه‌های تمدند. ریشه تمدن دنیای از ما بهتران همان راه‌آهن است».^{۳۳} داور اصلاحات اقتصادی و به‌ویژه کشیدن راه‌آهن را مقدمه رسیدن به ترقی و پیوستن به تمدن غرب می‌داند و سایر اقدامات را ذیل آن قرار می‌دهد. اما از نظر او، بدون درک عقب‌ماندگی ایران و ایرانی و آگاهی از پیشرفت و تکامل غرب این امر ممکن نخواهد شد:

اول شرط نجات ایران اعتقاد پیدا کردن به علم مردم اروپا است. تا ایرانی واقعاً معتقد نشود که بدون کسب معلومات مغربی آدم نخواهد شد. تا صاحب این عقیده نشود و به آن عمل نکند محال است به جایی برسد و بلکه هلاکش قطعی است.^{۳۴}

در نگاه داور، غرب کعبه آمال و آرزوهای فردی و جمعی ایرانیان است که باید به سمت آن حرکت کرد. او در سرمقاله شماره ۱۴۵ *مرد آزاد* پس از اشاره به ترتیبات و اکتشافات «دنیای متمدن» آرزو می‌کند: «بلکه روزی رسید و خدا خواست ما هم به سبک عمل و شیوه فکر دنیای جدید معتقد شدیم، تا صبح قیامت که نباید اکبیری ماند».^{۳۵}

مجله *فرنگستان* که یکی از نمایندگان تام و تمام جریان تجدّدخواهی مطلق زمان خود است،^{۳۶} وضعیت گذشته ایران را به خواب چندین‌قرنی تشبیه می‌کند که این خواب به بیداری تبدیل نمی‌شود، مگر با «دریدن پرده جهل و خرافات ایرانی».^{۳۷} *فرنگستان* خواهان از سر گرفته شدن زندگی در ایران به مدد تمدن غرب و ایجاد «ایران نو، فکر نو، مرد نو» در سایه آن است. *فرنگستان* در این مسیر خود را همراه و همسو با گردانندگان *کاو* می‌داند: «ما می‌خواهیم ایران را اروپایی نماییم. ما می‌خواهیم سیل تمدن جدید را به طرف ایران جریان دهیم. ما می‌خواهیم با حفظ مزایای اخلاقی ذاتی ایران این سخن بزرگ را به کار بندیم: ایران باید روحاً جسماً ظاهراً باطناً فرنگی مآب شود».^{۳۸}

با اینکه تمام جریان‌های فکری دوره انتقال قدرت در ضرورت اخذ کلیت تمدن غرب اتفاق نظر داشته‌اند، شاهد برخی اختلاف‌ها در تعیین اولویت‌ها و روندهای اخذ تمدنی هستیم. بیشترین فضای بروز این اختلاف اولویت‌بخشی به اخذ وجوه مادی یا وجوه معنوی تمدن غرب است. روزنامه *مرد آزاد* نماینده تام و تمام گرایش اول و *نامه فرنگستان* بازنمای گرایش دوم است: «روح ایرانی را مدرسه و مطبوعات عوض نمی‌کنند. این معجزه را از راه آهن و چرخ و کارخانه باید خواست».^{۳۹} روزنامه *مرد آزاد* در مقام روح تجدّد اثباتی، همه تلاش خود را برای برجسته کردن عامل اقتصاد در ترقی و پیشرفت به کار بسته است. شعار همیشگی «اول اصلاح اقتصادی» که در همه شماره‌های این روزنامه در کنار عنوان آن به چشم می‌خورد، مؤید این مطلب است.^{۴۰}

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

درمقابل نگاه جبریاورانۀ اقتصادی روزنامۀ *مرد آزاد*، گردانندگان مجلۀ *نامۀ فرنگستان* نگاهی ایدئالیستی دارند:

خود قضاوت نمایید اگر راه‌آهن‌ها و کارخانه‌های عالم را به ایران بدهند ایران اروپا می‌شود؟ البته نه [...] . اشخاص عادی سطحی تصور می‌نمایند ایران فقط از حیث صنعت و تجارت از اروپا عقب است؛ ولی اگر از من سؤال نمایید خواهم گفت عقب‌ماندگی ایران عقب‌ماندگی روحانی است.^{۴۱}

به یقین، در دیدگاهی که برای رسیدن به تجلّد و ترقی به نشر معارف و تغییر افکار مردم اهمیت زیادی می‌دهند، مدرسه‌ها و نهادهای آموزش جایگاه ویژه و متمایزی خواهند داشت. *نامۀ فرنگستان* نیز بر این مقوله تأکید خاصی داشته است. *فرنگستان* خواهان از بین بردن مدرسه‌های قدیمی و جایگزینی آن‌ها با مدرسه‌های جدید است.^{۴۲}

۳-۲-۳. جدایی دین از سیاست و عرصۀ عمومی

چنان‌که بیان شد کنشگر ایرانیِ دوره تجلّد و به‌ویژه دوره انتقال قدرت خود را از منظر غرب می‌نگرد، گذشته خود را با گذشته آن درک می‌کند و آینده را نیز براساس حال او ترسیم می‌کند. بنابراین، همان‌گونه که در غرب مقدمۀ انقلاب صنعتی اصلاح دینی و جدایی دین از سیاست بوده است، در ایران نیز برای رسیدن به چنین هدفی باید دین و امور قدسی را از سیاست جدا کرده، به امور شخصی میان انسان و خدا مقید کرد. فراتر از آن، مهم‌ترین پایگاه نیروهای اجتماعی و وابسته به صورت‌بندی قبل از تجلّد، مذهب و نیروهای شکل‌گرفته حول آن است که تضعیف مذهب و خارج کردن آن از حوزه عمومی علاوه بر تضعیف کردن نیروهای رقیب روشنفکران و تجلّدگرایان، عرصۀ اجتماعی را آمادۀ پذیرش و عملی‌کردن اخذ مطلق تمدن غرب می‌کند.

در نگاه آن‌ها، روحانیان نماینده و تداوم‌بخش بساط کهنه‌ای هستند که مانع هرگونه نوآوری و ترقی است. از این‌رو، دستیابی به ایران متجلّد و مترقی بدون از بین بردن نفوذ آن‌ها امکان‌پذیر نخواهد بود: «آخوندها مایۀ بدبختی ایران هستند... تا زمانی که دست آخوندها از امور اجتماعی کوتاه نشده، اصلاح ایران محال است».^{۴۳}

زیر اندیشه تضعیف گروه‌های استراتژیک روحانی است که خواسته تعطیلی مدرسه‌های قدیمی به مثابه پایگاه نهادی نیروهای مذهبی و در عوض تبدیل آن‌ها به مدرسه‌های جدید و پایگاهی برای گروه‌های متجدد معنادار می‌شود. باری، در این دوره طرح جدایی دین از سیاست در دو حیطة نظری (خرافات‌زدایی، علم‌گرایی و...) و نهادی و اجتماعی (تضعیف روحانیت و محدود کردن عرصه‌های نهادی دینی) پیگیری می‌شود: «ما چه می‌خواهیم؟ [...] تفکیک کامل مذهب از حکومت و جلوگیری از مداخله آخوندها در مسائل اجتماعی [...]».^{۴۴}

مجله *ایران‌شهر* نیز یکی از کانون‌های بسط ملی‌گرایی باستان‌گرایانه در ایران است که ایده جدایی دین از عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و فراتر از آن لزوم بازنگری و انقلاب در مذهب را مطرح کرده است. این مجله به تمدن غرب و مفهوم پیشرفت‌نگاهی ایدئالیستی دارد و خرافات، اوهام و تعصبات مذهبی را از دلایل عقب‌ماندگی و فترت «روح ایران» می‌داند که روحانیان ایران به دست مردم، پادشاهان و دیوانیان داده است و از قبل این عمل:

آزادی فکر و عقل و روح و وجدان را از مردم ایران برکنده و ریشه ذکاوت و عزم و حمیت را سوزانده‌اند؛ چنان‌که هر ذی‌حس متفکر و متجددی که به نشر حقایق سیاسی و یا دینی و اخلاقی همت کرده و خود را هدف تیر بلا و محنت ساخته پای مردی به میدان گذاشته به بیدار کردن ملت کوشیده است، فوری او را تکفیر کرده و بی‌دین خوانده مردم را به کشتن وی و سوختن خانمان او برانگیخته‌اند.^{۴۵}

آن‌چنان که پیداست، *ایران‌شهر* نیز با *فرنگستان* هم‌عقیده است که روحانیت و نیروهای مذهبی از موانع اصلی ترقی و رشد ایران هستند. *ایران‌شهر* دلیل چنین رفتار و روشی از سوی نهاد روحانیت را قدرت‌طلبی صرف می‌داند: «وقتی که این وقایع موشکافی شده، معلوم گشته که همه این خون‌ها را فقط برای حفظ مقام آقایی و مسند ریاست و نفوذ خود ریخته‌اند». این مجله اوضاع ناگوار زمان خود را برآمده از «سیاست استبدادی» و «تسلط روحانیت» می‌داند.^{۴۶}

۳-۲-۴. نخبه‌گرایی

در گفتمان تجدّد آمرانه دوره انتقال قدرت، دلایل انحطاط و عقب‌ماندگی جامعه ایران را ناآگاهی، جهل، بی‌سوادی، خرافه‌پرستی و تعصب مذهبی عامه مردم دانسته‌اند: «ام‌المعایب، علل‌العلل بدبختی‌ها، سرچشمه اصلی همه نواقص، و منشأ تمام خرابی‌ها همین بلای بی‌سوادی عامه است».^{۴۷} بدیهی است که چنین پیش‌فرضی اصلاحات دموکراتیک و مردم‌مدارانه و مشارکت توده مردم در عرصه‌های مختلف را بلا موضوع می‌کند. از سوی دیگر، ناکامی تجربه مشروطه در تفویض صوری قدرت به مردم و شکست روندهای پارلماناریستی، روشنفکران و تجدّدگرایان این دوره را در پیگیری طرح تجدّدگرایی و ترقی‌خواهی به‌سوی جریان‌های نخبه‌گرا و دگرگونی‌های بالا به پایین و آمرانه هدایت می‌کند. در گفتمان تجدّد آمرانه، مخاطب اصلی نخبگان- و به زبان کاسه- «طبقه مدیره» است و انحطاط و ترقی جامعه ایران، هر دو، به عملکرد و رفتار آنها برمی‌گردد و مردم فقط در مقام تأیید و پشتیبانی از این گروه می‌توانند به ایفای نقش بپردازند. از این منظر، در اوضاعی که تعداد بسیاری از مردم به دلیل عدم گسترش تعلیمات عمومی و جهل دامنگیر عامه در وضعیت انفعالی و واکنشی قرار دارند، فقط عده محدودی از افراد تحصیل‌کرده شهری می‌توانند در امور عامه و صلاح و فساد مملکت دخالت کنند:^{۴۸}

[...] اداره امور عامه در هر مملکت خواه مستقیماً و خواه به‌طور غیرمستقیم در دست آن طبقه باهوش یا باثروت که ما آنها را «طبقه راعی» نامیدیم می‌باشد و سرنوشت خوشبختی یا بدبختی ملت بسته به صفات و خصایص و اخلاق و عقل و عقاید و کیفیت ترکیب اجزای آن طبقه است.^{۴۹}

در درون زمینه کلی‌تر جهل فراگیر و عمومی، جهل و ناآگاهی بزرگان و هادیان جامعه عامل اصلی انحطاط و زوال ایران قلمداد شده است و این عنصر زایل و رفع نمی‌شود، مگر با جابه‌جایی گروه جدیدی از نخبگان و بزرگان که آگاهی و اراده لازم را برای ترقی و تجدّد داشته باشند.^{۵۰}

کاوه با تقسیم‌بندی نخبگان و «طبقه مدیره» به سه گروه نخبگان بی‌قید، نخبگان فاسد و تجدّدطلبان، صلاح و بهبود مملکت و رفع فساد و خلل از آن را برعهده همین گروه اخیر می‌گذارد.^{۵۱} این گروه که به‌زعم **کاوه** عده آن‌ها انگشت‌شمار است:

تربیت‌شدگان با معرفت و باهوش هستند که به نکات تمدن ملل متمدنه برخورد کرده و درست فرق عظیم زندگی ما و اروپا را ملتفت شده و کاملاً یا تا اندازه زیادی توفیق سیاق زندگی ملل غربی و تمدن یونانی را بر سیاق زندگی مشرفی و حالت بدویت ایلاتی چادرنشینان و نیم‌بدویت تخته‌قاپوهای خانه‌گلی ما دریافته‌اند و اگر خواسته باشند در خط اصلاحات مملکتی قدم‌زنند و شوق و هوس کار برای ترقی ملت خود و محبت وطن خویش داشته باشند فقط همین قسمت کوچک است که هم می‌توانند راه اصلاح حقیقی و ترقی صحیح را پیش بگیرند و راهنمایی کنند و هم درواقع مأموریت وجدانی و تاریخی نجات و اصلاح ایران بر همین جمع قلیل مرکب از جوانان تربیت‌شده که علوم فرنگ را فراگرفته‌اند و برنایان و پیران با تجربه و علم متوجه است که اولاد با رشد و تمیز و بالغ این ملت نابالغ غیرممیز می‌باشند و یگانه امید ایران جوان و آینده فقط بر این عده محدود است.^{۵۲}

مجله **آینده** نیز همسو با **کاوه** و **فرنگستان** به طرح تجدّد و ترقی‌نگاهی نخبه‌گرایانه دارد و با توجه به حالت اجتماعی و اخلاقی منحل و «پست» مردم ایران، خواهان هدایت ملت توسط نخبگان است: «مملکت ما قرن‌ها از دنیای متمدن عقب مانده است و به‌گمان ما دولت و اشخاص روشنفکر باید هادی ملت شده با سرعتی که به‌زمین نخورد او را جلو ببرند».^{۵۳}

از مباحثی که در آن می‌توان به مقوله نخبه‌گرایی و نوع تلقی از آن پی‌برد، بحث اولویت‌های نظام آموزشی است. این بحث از دغدغه‌ها و مسائل اساسی نویسندگان و گردانندگان مجله‌های دوره انتقال قدرت است که در مقالاتی آن را بررسی کرده‌اند. با اینکه این مباحث را می‌توان به دو رویکرد اولویت به آموزش ابتدایی و اولویت به آموزش عالی تقسیم کرد، در هر دوی این جهت‌گیری‌ها، نخبه‌گرایی در کانون و مرکز گفت‌وگوست. اگر آنان که به آموزش عالی اولویت می‌دهند، خواهان تربیت گروه تحصیل‌کرده و آگاهی هستند که از اسرار ترقی و تجدّد مطلع‌اند و مردم عامی را به کاروان

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

ترقی هدایت می‌کنند؛ در نظرگاه گروهی که طرفدار آموزش ابتدایی‌اند، ظهور، تربیت و رشد گروه نخبه و موفقیت آن‌ها در راهبری مردم به گسترش آموزش عمومی بستگی دارد.^{۵۴}

۳-۲-۵. ضرورت دولت مقتدر و آمر

با اینکه مفاهیم تلقی منحط از خود، اخذ مطلق تمدن غرب، جدایی دین از سیاست، نخبه‌گرایی و ناسیونالیسم باستان‌گرا به‌عنوان مقولات گفتمان تجدّد آمرانه در یک هارمونی گفتمانی قرار می‌گیرند؛ به‌لحاظ عینی و نهادی فقط درون یک دولت مقتدر غرب‌گرا، سکولار، ناسیونالیست و نخبه‌گرا امکان همراهی آن‌ها مهیا می‌شود. درواقع، دولت مقتدر و آمر پیونددهنده ناگزیر مفاهیم یادشده است و بدون پیدایی و استقرار آن هیچ‌یک از آن‌ها به‌معنای دقیق کلمه محقق نمی‌شود. این دولت کارگزار عملی و اجرایی مقولات نام‌برده است و از حیث عدم تناظر آن‌ها با زمینه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی خود لزوماً باید صبغه‌ای اقتدارگرایانه و آمرانه داشته باشد. شکل‌گیری این دولت خواست بخش بزرگی از فضای سیاسی و اجتماعی کشور در دوره پس از جنگ جهانی اول است. بهار با اینکه یکی از مخالفان پادشاهی پهلوی بود، در کتاب *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران* (۱۳۶۳) به‌روشنی خواست بیشتر سیاست‌ورزان آن روزها را به‌تصویر می‌کشد:

معتقد شدم و در جریده نوبهار مکرر نوشتم که باید حکومت مقتدری به روی کار آید [...] باید دولت مرکزی را قوت بخشید، باید مرکز ثقل برای کشور تشکیل داد [...] باید حکومت مشّت و عدالت را که متکی به قانون و فضیلت باشد رواج داد و این مشتی ضعیف و جبان و نالایق را که از [...] ترس رخنه‌دار شدن وجهه ملی خود حاضرند کشور را به بدبختی سوق دهند، دور انداخت [...] همواره در صفحات نوبهار آرزوی پیدا شدن مردی که همت کرده مملکت را از این منجلاب بیرون آورد پرورده می‌شد. دیکتاتور یا یک حکومت قوی یا هرچه [...] در این فکر من تنها نبودم، این فکر طبقه با فکر و آشنا به وضعیات آن روز بود. همه این را می‌خواستند [...] تا آنکه] رضاخان پهلوی پیدا شد و من به مرد تازه‌رسیده و شجاع و پُرتاقت اعتقادی شدید پیدا کردم (به نقل از مسکوب، ۱۳۷۳: ۲۶-۲۷).

همان‌طور که ملک‌الشعرا دربارهٔ جریدهٔ *نوبهار* بیان می‌کند، نشریه‌ها و مجله‌های دورهٔ انتقال قدرت به‌تناوب و مکرر بر ضرورت شکل‌گیری این دولت با مختصات و ویژگی‌های خاص خود تأکید کرده‌اند.

کاوه - مهم‌ترین سخن‌گوی تجدّدگرایان دورهٔ خود - اولین قدم اصلاحات فوری و مقدمهٔ مهم اصلاحات اساسی را در تقویت دولت مرکزی و فراهم آوردن اسباب دوام و استحکام آن و ایجاد امنیت محکم - اگرچه به‌صورت موقتی - در مملکت می‌داند. امنیتی که فراغت بال را برای پیگیری نقشه‌های اساسی ممکن کند.^{۵۵} کاوه در مقاله «اصلاحات اساسی و اصلاحات فوری» نیز در کنار دو مسئلهٔ تعلیم عمومی و استخدام مستشاران فرنگی «تقویت دولت مرکزی و فراهم آوردن اسباب دوام و استحکام آن و ایجاد امنیت محکم» را اساسی‌ترین و فوری‌ترین اصلاحات لازم در امور ایران می‌داند.^{۵۶} تقی‌زاده در سرمقالهٔ شمارهٔ ۴ دورهٔ جدید، استبداد منور را حکومت ایدئال برای ایران معرفی می‌کند:

در صورت وجود اسباب و ظهور اشخاص لازم آن، ممکن است برای ایران بسیار مفید و موافق صلاح باشد؛ زیرا همان‌طور که پطرکبیر و میکادو برخلاف میل مردم عوام و اکثریت جاهل ملت خود، مانند معامله با اطفال مریض خردسال و نوشانیدن جبری دواى تلخ به‌آنها، لوازم تمدن و ترقی را در مملکت خود به‌قهر جاری کردند و به‌زور مردم را تربیت کردند. حتی پطرکبیر ریش مردم را به‌زور تراشید و لباس کوتاه در بر آنها کرد در ایران نیز یک مستبد وطن‌دوست و متمدن و مقتدر و مسلطی ممکن بود بدون مشاوره با مجامع تجار و رشکسته و روضه‌خوان‌های سیاست‌چی بازار پایتخت اصول و رسوم تمدن را در اطراف و اکناف مملکت اجرا بنماید.^{۵۷}

داور در روزنامهٔ *مرد آزاد* با اشاره به انبوه مشکلات و موانع پیش‌روی ملت ایران و مجال محدود برای رفع آنها، این ملت را نیازمند دولت فعال و مقتدری می‌داند «که بدانند علاج کار چیست و به‌سرعت شالودهٔ تجدّد را بریزد».^{۵۸} او قائل به دو نوع سیاست است: سیاست تحمل و سیاست تحمیل. او ملت ایران را مردمی می‌داند که در جهل و غرض و فقر غوطه‌ورند: «مردمی که هنوز با شتر بار می‌کشند، مشاورشان رمال است و طبیبشان

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

جن گیر [...]». بنابراین، دستور گرفتن از محیط ایران را غلط آشکار می‌داند و بر سیاست تحمیل و زور تأکید می‌کند:^{۵۹} «باید ملت بیچاره را به حال خودش گذاشت و رفت کسی را پیدا کرد که بضرب شلاق ایران را تربیت کند، نسل هوچی وریندازد، مردم را به کار وادارد».^{۶۰}

ردیف مکرر ترجیع‌بند روزنامه *مرد آزاد* تجدد آمرانه و ترقی زورمدارانه است.^{۶۱} مدیرمسئول *مرد آزاد* - که از برجسته‌ترین نیروهای سیاسی انتقال قدرت است - در پاسخ به این سؤال که «راه اصلاح ایرانی چیست»، بر لزوم کاربست زور برای اصلاح امور ایران تأکید می‌کند:

سؤال «راه اصلاح ایرانی چیست؟» یک جواب دارد و بس: «زور!» بلی، زور! مگر ندیدید با مدرسه تغییرات سریع نمی‌شود داد؟ مگر ملاحظه نکردید با مطبوعات نتیجه نخواهیم گرفت؟ مگر نه هرکسی را که با نصیحت و موعظه به راه صحیح نشود انداخت باید جبراً به طریق صواب آورد؟ پس چرا تعجب می‌کنید که تربیت ایرانی به‌نظر ما غیر زور هیچ وسیله ندارد؟^{۶۲}

او معتقد است این سخن احرار که معتقدند: «باید تخم حریت را در ایران ولو کرد تا ویرانه امروز گلستان شود»، سخنی بیهوده است و بر اثر اعتنا به آن، وضعیت ایران بدتر از آن چیزی که بود شده است؛^{۶۳} بنابراین باید به آن بی‌اعتنا بود و سیاست زور را پیگیری کرد.

مشفق کاظمی نیز در شماره اول *نامه فرنگستان* و در مقاله «انقلاب اجتماعی»^{۶۴} از اوضاع نابسامان زمان خود گفته، ایده‌های انقلاب، تربیت و سیر تکاملی تدریجی و نیز حکومت اکثریت را ناممکن دانسته و خواهان ظهور دیکتاتور، دیکتاتور عالم جدی است: «من می‌گویم در مملکتی که وضعیات آن صورت اوضاع فعلی ایران را دارد فقط فکر فرد می‌تواند نجات جامعه را باعث شود. فکر فرد عمل فرد».^{۶۵} به عقیده نویسنده، صاحب این چنین فکر و عملی نه از میان «آخوندها» و «بازاری و کاسب»، بلکه فقط می‌تواند از میان تحصیل‌کردگان نوظهور و به‌ویژه آن‌هایی که به تمدن اروپا آشناترند برخیزد. این فرد باید دارای جدیت و علم باشد: «او باید بداند که چه می‌خواهد بکند و با بهترین طریقی

که ممکن است فکر خود را به عمل بیاورد دارای یکی از این دو صفت ما را به سرمنزل مقصود نخواهد رساند». مشفق کاظمی موسی‌لینی، «رئیس‌الوزرای فعلی ایتالیا»، را دیکتاتوری می‌داند که هر دو صفت را داراست.^{۶۶}

۳-۲-۶. ناسیونالیسم

در دوره انتقال قدرت از سلسله قاجار به رژیم پهلوی علاوه بر اینکه در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دگرگونی عظیمی رخ می‌دهد، بازسازی شگرفی در نظام فکری و هویتی ایرانیان شکل می‌گیرد و مفاهیم و مقولات بدیعی وارد آن می‌شود. پراکندگی در افکار و ایده‌ها و نابسامانی اوضاع ملک و مملکت بیشتر روشنفکران و اندیشمندان ایران را به یک نقطه رسانده بود. آن‌ها یگانه چاره درمان این پریشانی را در دو راه به‌هم پیوسته و یک‌سو می‌دیدند: «ایرانی‌گری (ناسیونالیسم) در ایدئولوژی؛ دولت نیرومند مرکزی، در میدان عمل.» (مسکوب، ۱۳۷۳: ۸). از یک‌سو، ناسیونالیسم التیام‌بخش تحقیرهای یک‌صد سال گذشته و از سوی دیگر، دولت مقتدر دولتی برطرف‌کننده آن عقده‌ها بود. بعد از انقلاب مشروطه و جنگ جهانی اول، ناسیونالیسم ایرانی به دنبال ایجاد حکومت قوی مرکزی بود که بتواند جانشین آشفتگی موجود در دولت قاجار شود. این آرمان باعث انتقال قدرت به رضاشاه شد. ناسیونالیست‌های لیبرال و محافظه‌کار ایران از ستایشگران رضاشاه بودند. ناسیونالیست‌های تجدیدخواه امیدوار بودند با ایجاد دولتی مقتدر بساط اقتدار حکمرانان محلی برچیده شود، مسئله عشایر برای همیشه حل شود، تمامیت ارضی و یکپارچگی کشور تأمین شود، دست علما از مداخله در امور حکومتی و دنیوی کوتاه شود، به جای موزائیکی از اقوام- که به زبان‌های گوناگون سخن می‌گویند و به فرقه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند که همواره با هم در حال دشمنی‌اند- ملتی یگانه و متحد ایجاد شود که به زبان مشترکی سخن می‌گویند، دارای فرهنگ واحدی هستند و به هستی امروزی و گذشته تاریخی خود آگاه‌اند. دولتی این‌چنین نه تنها ملت خود را می‌آفریند؛ بلکه او را تربیت، و با تمدن آشنا می‌کند (انتخابی، ۱۳۷۱ به نقل از جهازی، ۲۶-۲۷).

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

گفتمان تجدّد امرانه اواخر دوره قاجار، مانند وضعیت‌های پسااستعماری، درون خود نوعی نسیان و فراموشی را پرورش می‌داد که البته تا حدودی متفاوت با همزادهای آسیایی و آفریقایی‌اش بود. در آفریقا و آسیا در کشورهای تازه استقلال‌یافته و یا در شرف استقلال، هم‌زمان با شکل‌گیری دولت-ملت‌های جدید در میان اصحاب اندیشه و روشنفکران نوعی گسست از تاریخ استعماری و اشتیاق به آینده پسااستعماری وجود دارد که با نوعی روان‌نزدی آمیخته می‌شود و به کتمان تاریخ سیاه استعماری گرایش پیدا می‌کند؛ تاریخی پر از سرخوردگی، تحقیر، رنج و استثمار؛ کتمانی امیدوار به درآمیختن به آینده‌ای عاری از این خاطرات ناگوار. در میان تجدّدگرایان ایرانی این دوره نیز نوعی کتمان تاریخ و یا دست‌کم یادآوری رنج‌آوری وجود دارد که در کانون آن نه تجربه استعماری اروپایی و مدرن، بلکه تجربه به‌اصطلاح استعماری «پیشامدرن» قرار دارد: حمله اعراب و ترکان. در روایت متجدّدان از تاریخ یک گذشته باشکوه، اساطیری و دوران‌ساز وجود دارد که در رویارویی با مثنی «بیابانگرد» و متجاوز از بین رفته است و باید با یادآوری نوستالژی آن، هم از این گذشته «استعماری پیشامدرن» رهایی یافت و هم با هم‌پیمانی و الفت با دیگری هم‌نژاد، «غرب‌آریایی»، شرایط تحقق مجدد گذشته را فراهم آورد.

در کشورهای مستعمره آسیایی و آفریقایی، اگر روشنفکران با بازخوانی تاریخ استعماری خود درمقابل استعمارگر قد علم کنند و خواهان استقلال و قطع شدن دست «استعمارگر» باشند؛ در ایران این بازخوانی مرور انحطاط گذشته واقعی خود، یادآوری تاریخ اساطیری مجدّد گذشته و پیوند نژادی آن با استعمارگران اکنون و در نتیجه، شتافتن به سمت دیگری قاهر است. در گفتمان تجدّد امرانه، وارثان تحقیرشدگان جنگ‌های ایران و روس درمقابل فناوری و سیاست غرب، نه تنها به یادآوری زجرآور این «تاریخ نزدیک» نمی‌پردازند؛ بلکه با درآمیختن به غرب، پنجه بر تاریخ و گذشته واقعی خود می‌کشند و خواهان نفی و نابودی آن هستند. به این ترتیب، با رویکرد جدیدی در تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری روبه‌رویم که با ویژگی باستان‌گرایی، عرب‌ستیزی، ترک‌ستیزی و اسلام‌ستیزی مشخص می‌شود. فقط آن بخش از تاریخ اسلام برای نویسندگان ناسیونالیست

این دوره اهمیت دارد که نمایانگر ایستادگی و شورش ایرانیان^{۷۶} بر ضد حاکمان عرب و تشکیل حکومت‌های ایرانی (سامانیان، آل‌بویه و...) است.

ناسیونالیسم باستان‌گرا ایدئولوژی دولت مدرن در ایران است که از طریق آن افراد و «شهروندان» ایرانی را استیضاح کرده، رابطه تخیلی آن‌ها را با شرایط واقعی هستی‌شان ترسیم می‌کند. در این رابطه تخیلی، آنان با وجود تکثر قومی، نژادی و دینی همه در یک گذشته اسطوره‌ای و خیالی ذیل دین و آیین زرتشت، زبان پهلوی و فارسی و درنهایت نژاد آریایی متحد و منسجم می‌شوند و می‌توانند به‌مدد این وحدت تخیلی از تفاوت‌ها و پراکندگی‌های واقعی بگریزند. البته، تاریخ گواهی می‌دهد که این وحدت نه به اجماع این «شهروندان»، بلکه با کمک دستگاه بوروکراتیک و قوه قهریه، در کنار دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی امکان‌پذیر می‌شود. این ناسیونالیست‌های متجدد «از سردار سپه کم‌سواد گرفته تا سیاست‌مدار دانایی چون مشیرالدوله پیرنیا و پورداد دانشمند»، در دوران پس از مشروطه و در وضعیتی که بیم تجزیه و نابودی کشور می‌رود، به ایران باستان و تاریخ آن همچون حبل‌المتینی می‌نگریستند که می‌توان دست همه ایرانیان را به آن آویخت و به‌یاری آن از پراکندگی و درگیری دوری کرد. فضای جهانی این دوره به‌ویژه پس از جنگ اول جهانی نیز پیرو دولت-ملت‌سازی‌های جدید مشحون از شکل‌گیری ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی است. به این ترتیب، دل بستن به ایدئولوژی ناسیونالیسم علاوه بر اینکه برآیند یک وضعیت گفتمانی تجدیدگرانه پسااستعماری است، توسط ضرورت‌های غیرگفتمانی نیز پررنگ، و بر اهمیت آن افزوده می‌شود.

انتخاب نام پهلوی به‌عنوان نام خانوادگی سردار سپه- البته به پیشنهاد محمدعلی فروغی- بیانگر واقعیت مهمی است. نظام و شکل‌بندی سیاسی و اجتماعی جدید مشروعیت و قدرت خود را نه مانند قاجار از ایل و قبیله می‌گیرد و نه مانند صفویه از دودمانی مقدس و شریعت؛ بلکه این قدرت برگرفته از هویت و ایدئولوژی ناسیونالیستی از نوع باستانی است. ایدئولوژی ناسیونالیستی- باستانی پیش از آنکه قدرت سیاسی را به‌صورت کامل به‌دست گیرد، هژمونی فرهنگی خود را تثبیت کرده است.

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

محمود افشار در نخستین شماره مجله *آینده* ذیل مقاله «آغازنامه» ایدئال یا مطلوب اجتماعی خود و مجله را حفظ و تکمیل وحدت ملی ایران معرفی می‌کند. او این ایدئال را آرمانی معرفی می‌کند که باعث می‌شود دولت-ملت‌های آلمان، ایتالیا، یوگوسلاوی و لهستان شکل بگیرد، «رومانستان» از دل آتش جنگ سالم بیرون بیاید و ترک‌ها پس از شکست‌های پیاپی روحی تازه بیابند. افشار مقصود خود از وحدت ملی ایران را حفظ استقلال سیاسی و تمامیت ارضی و نیز وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردمی می‌داند که در حدود مملکت ایران اقامت دارند. او خواهان کامل کردن وحدت ملی از طریق گسترش و عمومیت دادن زبان فارسی در تمام مملکت، از بین بردن ملوک‌الطوایفی و اختلاف‌های محلی در لباس، زبان، عادت‌ها و اخلاق در میان اقوام کرد، لر، قشقایی، عرب، ترک و ترکمن است و تصریح می‌کند:

به عقیده ما تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد. اگر ما نتوانیم همه نواحی و طوایف مختلفی را که در ایران سکنی دارند یکنواخت کنیم، یعنی همه را به تمام معنی ایرانی نماییم، آینده تاریکی در جلو ماست.^{۶۸}

افشار برای آمیختگی بیشتر مردم ایران با همدیگر و تکمیل وحدت ملی پیشنهادهایی مطرح می‌کند: ساخت و گسترش راه‌آهن در کل کشور و افزایش ارتباطات مناطق مختلف، انتشار «هزارها کتاب و رساله دلنشین کم‌بها به زبان فارسی در تمام مملکت به خصوص آذربایجان و خوزستان»، کمک به انتشار روزنامه‌های کوچک ارزان قیمت محلی به زبان ملی در نقاط دوردست، یکجانشین کردن ایلات فارسی‌زبان در نواحی «بیگانه‌زبان» و در مقابل ساکن کردن ایلات «بیگانه‌زبان» در مناطق فارس‌زبان، تغییر اسامی خارجی جغرافیایی ایران به اسامی فارسی، جایگزینی تقسیمات کشوری و استانی به جای تقسیمات ایالتی و منطقه‌ای خراسان و بلوچستان و آذربایجان و کردستان، و منع کاربرد زبان‌های بیگانه در قشون، ادارات و محاکم.^{۶۹} از نظر افشار، اساس سیاست داخلی کشور باید بر «حفظ و تکمیل وحدت ملی ایران به وسایل مناسب مخصوصاً ترویج زبان فارسی» متمرکز

باشد.^{۷۰} تاریخ گواهی می‌دهد این پیشنهادها جملگی در دوره دولت مدرن به صورت کامل عملیاتی می‌شود.

کاظم زاده ایرانشهر یگانه وسیله ترقی ایران را ملیت و وحدت ملی می‌داند و با کم‌رنگ کردن وابستگی‌های مذهبی و دینی خواهان برجسته شدن عنصر ایرانی و ملی است. او در مقاله «دین و ملیت» می‌نویسد:

ایران وقتی می‌تواند به سعادت خود و سعادت بشر یاری کند که ملیت خود را از دست ندهد، یعنی تمدنی مخصوص به خود داشته باشد و تجلیات روح خود را بتواند به منصه ظهور برساند بدین سبب ما ملیت را یگانه وسیله ترقی ایران می‌دانیم و آن را کمال مطلوب و غایه آمال نژاد جوان و نوزاد ایران می‌شناسیم.^{۷۱}

ایرانشهر با مثال‌های مختلف توضیح می‌دهد که وضعیت موجود ایران با همه جهالت‌ها، تعصب‌ها و کم‌خردی‌های آن‌ها مجالی برای بلندپروازی‌هایی از نوع وحدت نوع بشر و یا اسلام باقی نمی‌گذارد.^{۷۲} در نگاه ایرانشهر، تأکید بر ملیت در زمینه اختلاف‌های گسترده قومی، زبانی، دینی و سیاسی اهمیتی دوچندان دارد:

در مملکتی که هر طبقه، طبقه دیگر را دشمن می‌شمارد [...] جایی که بیگانگی و ناهمی بجایی رسیده که اهل هر ولایت و بلکه هر شهر ولایت دیگر را غربت می‌شمارد و می‌گوید فلانی به غربت رفته است و از اغلب مردم وقتی که اسم وطنش پرسیده می‌شود اسم مولد خود را می‌گویند و اهل جنوب آذربایجان را ترک تبریز می‌نامند و بسیاری از آذربایجانیان مانند ترجمان سفارت اسلامبول، زبان فارسی را از السنه اجنبی می‌شمارند، در این ایران که نه تنها جهالت و نفاق و تعصب، افراد آن را دشمن همدیگر ساخته است؛ بلکه داشتن زبان‌های مختلف، لباس‌های مختلف و عادات و مراسم مختلف طوری این ملت را مرکب از ملت‌های مختلف و غیرمتجانس نشان داده و نگاه داشته است که خود مردم نیز اهالی ولایات دیگر را ملت دیگر و جنس دیگر می‌شمارند.^{۷۳}

در چنین زمینه فکری و اجتماعی است که نویسندگان این جریده و سایر نشریه‌ها خواهان نوعی ناسیونالیسم تمرکزگرا هستند که ذیل آن بتوانند اختلاف‌ها را کاهش، و یا دست‌کم سرکوب کنند و راه را برای جاده ترقی و تجدد هموار کنند.

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

با وجود طرح ایده‌های میهن‌خواهانه یا شکل‌های ابتدایی ناسیونالیسم در دوره مشروطه، اندیشه ناسیونالیسم طرح شده در این دوره متأخر تفاوت فاحشی با دوره قبلی دارد. ناسیونالیسم نویسندگان و روشنفکران مشروطه پر از اندیشه‌های دموکراتیک و لیبرالیستی بود و در اندیشه آن‌ها بحث از مبانی آزادی، حقوق انسانی و دموکراتیک و حاکمیت قانون مقدمه بحث از ناسیونالیسم و حاکمیت مردم بود. برای نمونه، اندیشه سیاسی آخوندزاده بر حقوق اجتماعی طبیعی بنا شده است (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۴۰-۱۴۱). این ناسیونالیسم ناسیونالیسمی فردگرایانه-مدنی است که آزادی جمعی را منوط و مشروط به آزادی فردی تک‌تک شهروندان می‌داند و تحت تأثیر الگوی افغانی/ هندی ناسیونالیستی دوره خود بر عنصر تفاوت تأکید می‌کند. مجموعه عوامل گفتمانی و غیرگفتمانی اواخر دوره قاجار باعث می‌شود این تلقی فردگرایانه و رماتیک از ناسیونالیسم جای خود را به تلقی جمع‌گرایانه و تمرکزگرا بدهد که در آن روحی واحد فراتر از افراد بر جامعه چیره است (توفیق، ۱۳۸۵: ۱۰۶).

این الگوی جدید متأثر از فضای جهانی شباهت‌های زیادی با ناسیونالیسم مصری/ ترکی دارد که ویژگی آن سیاست تشابه و یکدست‌سازی است. تجربه جنگ جهانی اول، رشد حلقه فکری برلنی و تأثیرپذیری شدید ایرانیان این دوره از آلمان نشانه‌های آشکاری بر ناسیونالیسم و تجددخواهی این دوره برجای گذاشت. اگر روشنفکران دوره مشروطه تحت تأثیر انگلیس و فرانسه خواهان حذف سنت‌اند، نویسندگان دوره انتقال متأثر از آلمان خواهان پیوند بین کهنه و نو هستند و به نوعی از باستان‌گرایی گرایش پیدا می‌کنند که آن‌ها را از میانه سنت به درون مدرن هدایت کند. البته، همانندی‌های «نژادی» با عنصر آلمانی در کنار دخالت‌های مکرر انگلیس و روس، افشای قرارداد ۱۹۰۷م و... در این گرایش‌ها بی‌تأثیر نبوده است.

بازخوانی تاریخ ایران و زنده کردن تاریخ ایران پیش از اسلام از گرایش‌های اصلی نویسندگان این دوره است. نویسندگان *ایران‌شهر* از مجموع ۲۳۶ مقاله، در ۳۰ مقاله به تاریخ ایران پیش از اسلام پرداخته^{۷۴} و *نامه فرنگستان* نیز در مقالاتی از این دوره تاریخی سخن گفته و آن را برجسته کرده است (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۵۳). بخش زیادی از

پیشنهاد‌های **نامه فرنگستان** به عنوان نشریه «رادیکال ناسیونالیست»، برای گسترش ناسیونالیسم و اصلاحات اجتماعی در دوره رضاخان اجرا می‌شود (کاتم، ۳۲۷).
درحالی‌که در دوره‌های قبلی ایده ناسیونالیسم فقط درون محافل روشنفکری مطرح می‌شد، این ایدئولوژی «در دهه ۱۹۲۰ از طریق نوشته‌های عامه‌پسند، مقاله‌های جنجالی و اشعار هجوآمیز یا احساساتی که درون مایه اصلی شان عرب‌ستیزی و ترک‌ستیزی بود در میان باسوادان شهری رواج یافت.» (انتخابی، ۱۳۷۲: ۱۹۵).

۴. نتیجه‌گیری

در این مقاله مباحث تلقی از خود و دیگری، پرسش از انحطاط و عقب‌ماندگی، اخذ تمدن غرب، جدایی دین از سیاست و عرصه عمومی، نخبه‌گرایی، ضرورت دولت مقتدر و آمر و ناسیونالیسم را مفاهیم مقوم تجددگرایی آمرانه در ایران مطرح کردیم.

این نوع تجددگرایی با گسست از گفتمان قبلی خود در وجوه فردگرایانه و رمانتیک و با حفظ گرایش به نوسازی و ترقی، آن را نه از روندهای دموکراتیک و از پایین به بالا، بلکه برعکس از طریق رویکردهای آمرانه، نخبه‌گرایانه، اقتدارگرایانه و تمرکزگرا با طرح مقوله انحطاط و عقب‌ماندگی، تئوریزه کردن دلایل و طرح پیشنهادهایی برای رفع آن دنبال می‌کند.

تجدد آمرانه برخلاف رویکردهای اولیه تجدد- که فقط تلقی ای فنی و تکنولوژیک از اخذ تمدن غرب داشتند و تا حدود زیادی بر وجوه فرهنگی «بومی» تأکید می‌کردند- آشکارا جدایی خود را از سنت قدمایی اعلام می‌کند و خواهان اخذ تمامیت تمدن غرب است. ایده جدایی دین از سیاست نیز در درون این جهت‌گیری معنا دار می‌شود. باوجود این، به دلیل استقرار سنت قدمایی و ضعیف بودن نهادها و گروه‌های مدرن، آنچه می‌تواند این دگرگونی را در روحيات و افکار و اخلاق پدید آورد، قدرتی مقتدر و تمرکزگراست. این قدرت علاوه بر نوسازی زیرساخت‌های اقتصادی و سیاسی کشور، وظیفه نوسازی مردم و ملت‌سازی را برعهده دارد؛ مردمی که به دلیل ریشه‌دار بودن اوهمام و خرافات و بی‌سوادی و کم‌خردی، براساس سازکارهای دموکراتیک نه تنها به قله‌های ترقی دست پیدا

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

نخواهند کرد؛ بلکه به دلیل همان ویژگی‌ها خود، مانع اصلی نیل به چنین اهدافی خواهند بود. ایدئولوژی اصلی این گفتمان، علاوه بر تجدّدگرایی، ناسیونالیسم است.

تحقق راهبردی تجدّد آمرانه براساس مقولات آن جز از طریق دولت مدرن میسر نمی‌شود. علاوه بر ضرورت‌های غیرگفتمانی دوره انتقال قدرت، امر یادشده درون فضای گفتمانی این دوره ذیل مقوله دولت مقتدر تئوریزه می‌شود. علاوه بر این، الزامات نظام سرمایه‌داری و الحاق نیمه‌استعماری ایران به آن، شکل‌گیری دولت پسااستعماری را ضروری می‌کند. کماینکه دولت بریتانیا- به عنوان یکی از نمودهای آشکار این نظام- در شکل‌گیری دولت مطلقه پهلوی تمهیدات لازم را فراهم می‌آورد. ایران علاوه بر موقعیت استراتژیک خود در منطقه خاورمیانه و به عنوان سد انقلاب بلشویکی در مقابل نظام سرمایه‌داری و با دارا بودن منابع غنی نفتی، بدون استقرار دولت مدرن نمی‌توانست نقش خود را در نظام تقسیم کار جهانی ایفا کند.

براساس این، دولت مدرن پهلوی برآیند گفتمان تجدّد آمرانه و صورت‌بندی راهبردی آن است. تجدّد آمرانه در ایران مولود جامعه بدون طبقه و ملت است. در نبود این مفاهیم و مقولات و در درون ضرورت نقش ساختاری ایران اوایل قرن بیستم در جامعه سرمایه‌داری به عنوان کشوری نیمه‌مستعمره، یک دولت مقتدر و مطلقه وظیفه‌نوسازی جبرانی و پرشتاب را برعهده می‌گیرد و بر جامعه و اقتصاد مسلط می‌شود. این سلطه و عدم تفکیک نهادی ذیل آنچه در صورت‌بندی گفتمان تجدّد گفته بودیم، تئوریزه شده بود. اخذ تمدن غرب و گرایش به آن نمود ایده‌نوسازی و متجدّد کردن ساختارهای پیشامدرن است. در بحث از انحطاط و عقب‌ماندگی، به شیوه‌های مختلف و بارها به نبود جامعه مدنی، طبقات و ملت اشاره شد و ذیل مقولات بعدی، نحوه جبران این فقدان در نخبه‌گرایی و دولت مقتدر هویت‌سازی ناسیونالیستی و جدایی دین از سیاست پیگیری شد. آنچه از دل این تجدّد آمرانه بیرون می‌آید، دولت پسااستعماری است که قادر است برای ظهور، بروز و رشد گروه‌های استراتژیکی بستر مناسبی فراهم آورد که دولت و کل جامعه را عرصه منافع استراتژیک قرار دهد.

پی‌نوشت‌ها

1. postcolonial condition
2. the history of now
3. strategic groups
4. postcolonial state
5. paranoic

۶. این مسئله در آثار هومی بابا ذیل مفهوم دوگانگی عاطفی (ambivalence) بحث شده است (به نقل از میلر، ۱۳۸۸: ۱۵۸):

Homi Bhabha, *The Location of Culture* (London: Routledge, 1994a).

7. A. Nandy

8. A. Nandy, *The Intimate Enemy: Loss and Recovery of Self Under Colonialism* (Dehli: Oxford University Press, 1983)

۹. با وجود اهمیت بحث دولت پسااستعماری و گروه‌های استراتژیک برای نظریه اقتصاد سیاسی ایران، تقریباً هیچ منبع فارسی مستقلی درباره آن وجود ندارد. فقط در مقاله «مدرنیسم و شبه‌پاتریمونیالیسم» نوشته ابراهیم توفیق برخی اشارات کلی به این مفهوم وجود دارد. مقاله «آسیب‌شناسی گذار به دولت دموکراتیک توسعه‌گرا» نوشته مژگان ثروتی نیز مختصات دولت پسااستعماری و واژگان متناظر آن را بیان کرده است. هر دوی این مقالات مباحث خود را از کتاب‌های زیر استخراج کرده‌اند:

- R. Köbler, *Postkoloniale Staaten, Elemente eines Bezugsrahmens*, (Hamburg: Deutsches Ueberse-Institut, 1994).
- T. Schiel, *Strategische Gruppen, Vergleichende Studien zu Staat, Bürokratie und Klassenbildung in der dritten Welt* (Berlin: Reimer, 1988).
- R. Köbler, *Despotie in der Moderne* (Frankfurt am Main: Campus Verlag, 1993).

چون به این متن‌ها و یا ترجمه آن‌ها دسترسی نداشته‌ایم، براساس مباحث مقالات نام‌برده به تکمیل این بخش پرداخته‌ایم.

10. T. Schiel

۱۱. نامه فرنگستان، س ۱، ش ۴، اول ماه اوت ۱۹۲۴، سال اول، «مقاله‌نویسی تقی‌خان یا اصول محافظه‌کاری»، حسن نفیسی، ص ۱۷۲. با توجه به محدود بودن حجم نوشتار پیش‌رو بسیاری از ارجاعات مستقیم به مطالب نشریه‌ها حذف شده و به‌عنوان نمونه فقط برخی از ارجاعات ذکر شده است. برای اطلاع بیشتر ر.ک: هادی سلیمانی قره‌گل، نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری نخستین دولت مدرن در ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد (دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده علوم اجتماعی، ۱۳۸۹).

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

۱۲. نامه فرنگستان، س ۱، ش ۱، اول ماه مه ۱۹۲۴، سال اول، «چائی ساعت پنج»، مشفق کاظمی، ص ۴۱

۱۳. نامه فرنگستان، س ۱، ش ۵، اول ماه سپتامبر ۱۹۲۴، «یک فصل از تربیت روحانی: موسیقی»، احمد

فرهاد، صص ۲۱۹-۲۲۰

۱۴. مرد آزاد، س ۱، ش ۴، ۱۱ دلو ۱۳۰۱، (سرمقاله) علی‌اکبر داور، ص ۱

۱۵. نامه فرنگستان، س ۱، ش ۱، اول ماه می ۱۹۲۴، «انقلاب اجتماعی»، مشفق کاظمی، ص ۹

۱۶. نامه فرنگستان، س ۱، ش ۵، اول ماه سپتامبر ۱۹۲۴، «لکه ننگین»، مشفق کاظمی، ص ۲۰۷

۱۷. همان‌جا

۱۸. آینده، س ۱، ش ۱، تیر ماه ۱۳۰۴، «آغاز نامه»، محمود افشار، ص ۸

۱۹. کاوه، س ۵، ش ۱۱، (شماره مسلسل ۴۶)، ۱۳ نوامبر ۱۹۲۰، «بزرگ‌ترین بدبختی ایران»، سید

حسن تقی‌زاده، ص ۲

۲۰. مرد آزاد، س ۱، ش ۱۲۲، ۸ سنبله ۱۳۰۲، (سرمقاله) علی‌اکبر داور، ص ۱

۲۱. مرد آزاد، س ۱، ش ۹۵، ۲۱ سرطان ۱۳۰۲، (سرمقاله) علی‌اکبر داور، ص ۱

۲۲. نامه فرنگستان، س ۱، ش ۵، اول ماه سپتامبر ۱۹۲۴، «یک فصل از تربیت روحانی: موسیقی»،

احمد فرهاد، ص ۲۱۸

۲۳. همان‌جا

۲۴. میرزا فتحعلی آخوندزاده، مقالات فارسی، به‌کوشش محمدزاده، ویراسته ح. صدیق (تهران: نگاه،

۱۳۵۵)، ص ۱۰۱

۲۵. عبدالرحیم طالبوف، مسالک‌المحسنین، به‌همت محمد رضانی (تهران: چاپخانه کلاله خاور،

[بی‌تا])، صص ۴۲-۴۳

۲۶. فریدون آدمیت، اندیشه‌های ترقی و حکومت قانون (عصر سپهسالار) (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۱)،

صص ۶۴-۶۵

۲۷. کاوه، س ۵، ش ۱ (شماره مسلسل ۳۶)، ۲۲ ژانویه ۱۹۲۰، «دوره جدید»، سید حسن تقی‌زاده،

صص ۱-۲

۲۸. همان، ص ۲. در همین‌باره قزوینی در نامه‌ای از پاریس به تقی‌زاده که در برلین اقامت دارد،

می‌نویسد: «در دوایر ایرانی اینجا این مواضع کاوه و مخصوصاً آنچه مرقوم داشته بودید که ایرانی

باید قلباً و جسماً و روحاً فرنگی بشود خیلی موضوع بحث و گفت‌وگو واقع شد و فوراً مثل همه

جای دنیا در همه مسائل در فریق شدند. بعضی‌ها می‌گفتند حق با آقای تقی‌زاده است و بعضی‌ها

می‌گفتند که اگرچه در واقع حق با ایشان است ولی گفتن این مطلب به این صراحت خلاف احتیاط و خلاف سیاست است و من در هر مجلس که گفت‌وگو می‌شد، با کمال شدت طرف سرکار را می‌گرفتم و حق را به شما می‌دادم؛ زیرا نه برای اینکه حفظ‌الغیب سرکار را کرده باشم یا طرف سرکار را گرفته باشم خیر، برای آنکه عقیده خودم این است.» (نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده، به‌کوشش ایرج افشار، به نقل از بهنام، ۱۳۷۵: ۱۱۰).

۲۹. کاهوه، س ۳، (شماره مسلسل ۳۳)، ۱۵ نوامبر ۱۹۱۸، «راه نو»، صص ۹-۱۰

۳۰. همان، ۱۰

۳۱. همان‌جا

۳۲. مرد آزاد، س ۱، ش ۹۲، ۱۷ سرطان ۱۳۰۲، (سرمقاله) علی‌اکبر داور، ص ۱

۳۳. مرد آزاد، س ۱، ش ۱۱، ۲۳ دلو ۱۳۰۱، (سرمقاله) علی‌اکبر داور، ص ۱

۳۴. مرد آزاد، س ۱، ش ۸۵، ۷ سرطان ۱۳۰۲، (سرمقاله) علی‌اکبر داور، ص ۱

۳۵. مرد آزاد، س ۱، ش ۱۴۵، ۲۰ میزان ۱۳۰۲، (سرمقاله) علی‌اکبر داور، ص ۱

۳۶. در پشت جلد شماره اول نامه فرنگستان (۱۳۰۳) این عبارت نوشته شده است: «اگر می‌خواهید نو شوید، راه زندگانی حقیقی را بیاموزید، اروپا را بشناسید "فرنگستان" را بخوانید».

۳۷. نامه فرنگستان، س ۱، ش ۱، اول ماه می ۱۹۲۴، «ما چه می‌خواهیم؟!»، ص ۱

۳۸. همان، ۲

۳۹. مرد آزاد، س ۱، ش ۹۸، ۲۶ برج سرطان ۱۳۰۲، (سرمقاله) علی‌اکبر داور، ص ۱

۴۰. مرد آزاد، س ۱، ش ۸۴، ۵ سرطان ۱۳۰۲، (سرمقاله) علی‌اکبر داور، ص ۱

۴۱. نامه فرنگستان، س ۱، ش ۵، اول ماه سپتامبر ۱۹۲۴، «یک فصل از تربیت روحانی: موسیقی»، احمد فرهاد، ص ۲۱۹

۴۲. نامه فرنگستان، س ۱، ش ۳، اول ماه جولای ۱۹۲۴، «مدارس قدیمه را باید بست!»، ابراهیم

مهدوی، ص ۱۳۶

۴۳. نامه فرنگستان، س ۱، ش ۴، اول ماه اوت ۱۹۲۴، «مقاله‌نویسی تقی‌خان یا اصول محافظه‌کاری»،

حسن نفیسی، ص ۱۷۲

۴۴. نامه فرنگستان، س ۱، ش ۱۲-۱۱، مارس و آوریل ۱۹۲۴، «لزوم جدایی امور مذهبی از مسائل

سیاسی»، ص ۵۰۹

۴۵. ایرانشهر، س ۲، ش ۹، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۰۳، «روح ایران زنده جاوید است»، صص ۴۹۹-۵۰۰

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

۴۶. همان، ص ۵۰۰
۴۷. کاوه، س ۵، ش ۱۱ (شماره مسلسل ۴۶)، ۱۳ نوامبر ۱۹۲۰، «بزرگ‌ترین بدبختی ایران»، سید حسن تقی‌زاده، ص ۱
۴۸. همان، ص ۲
۴۹. کاوه، س ۶، ش ۹، ۴ سپتامبر ۱۹۲۱، «راعی و رعیت»، سید حسن تقی‌زاده، ص ۱
۵۰. نامه فرنگستان، س ۱، ش ۲، اول ماه ژوئن ۱۹۲۴، «اجتماعی: نهضت بر ضد هادیان بی‌سواد نهضت حقیقی ایران است»، مشفق کاظمی، صص ۴۹-۵۵
۵۱. کاوه، س ۵، ش ۱۱ (شماره مسلسل ۴۶)، ۱۳ نوامبر ۱۹۲۰، «بزرگ‌ترین بدبختی ایران»، سید حسن تقی‌زاده، ص ۲
۵۲. همان‌جا
۵۳. آینده، س ۱، ش ۱، تیر ماه ۱۳۰۴، «آغاز نامه»، محمود افشار، ص ۸
۵۴. نک:
- آینده، س ۱، ش ۳، مهر ماه ۱۳۰۴، «تعلیم ابتدایی یا تعلیم عالی؟»، تقی‌زاده، صص ۱۴۵-۱۵۵.
- آینده، س ۱، ش ۴ و ۵، آبان و آذر ماه ۱۳۰۴، «تعلیم ابتدایی یا عالی؟»، میرزا عیسی‌خان صدیق، صص ۲۹۳-۳۰۲.
- آینده، س ۱، ش ۸، اسفند ۱۳۰۴، «تحصیلات ابتدایی یا تحصیلات عالی؟»، شرف نفیسی، صص ۴۸۱-۴۸۹.
۵۵. کاوه، س ۶، ش ۱۲، دسامبر ۱۹۲۱، «اصلاحات اساسی و اصلاحات فوری»، سید حسن تقی‌زاده، ص ۴
۵۶. همان، ص ۶
۵۷. کاوه، س ۶، ش ۹، ۴ سپتامبر ۱۹۲۱، «راعی و رعیت»، سید حسن تقی‌زاده، ص ۳
۵۸. مرد آزاد، س ۱، ش ۵۶، ۱۳۰۱، (سرمقاله)، علی‌اکبر داور، ص ۱
۵۹. مرد آزاد، س ۱، ش ۴، ۱۱ دلو ۱۳۰۱، (سرمقاله) علی‌اکبر داور، ص ۱
۶۰. مرد آزاد، س ۱، ش ۱۱۹، ۲۸ اسد ۱۳۰۳، (سرمقاله) علی‌اکبر داور، ص ۱
۶۱. مرد آزاد، ش ۴، ۱۱ دلو ۱۳۰۱، (سرمقاله) علی‌اکبر داور، ص ۱؛ همان، ش ۱۰۱، ۳۰ سرطان ۱۳۰۲، (سرمقاله) علی‌اکبر داور، ص ۱؛ همان، ش ۱۱۹، ۲۸ اسد ۱۳۰۳، (سرمقاله) علی‌اکبر داور، ص ۱

۶۲. مرد آزاد، س ۱، ش ۹۸، ۲۶ سرطان ۱۳۰۲، (سرمقاله) علی‌اکبر داور، ص ۱
۶۳. مرد آزاد، س ۱، ش ۱۲۲، ۸ سنبله ۱۳۰۲، (سرمقاله) علی‌اکبر داور، ص ۱
۶۴. نامه فرنگستان، س ۱، ش ۱، اول ماه مه ۱۹۲۴، «انقلاب اجتماعی»، مشفق کاظمی، صص ۳-۱۱
۶۵. همان، ص ۶
۶۶. همان، ص ۷
۶۷. مانند ابومسلم، به‌آفرید، بابک خرم‌دین، ابن‌مقنّع و... .
۶۸. آینده، ش ۱، تیر ماه ۱۳۰۴، «آغاز نامه»، محمود افشار، ص ۵
۶۹. همان، صص ۶-۷
۷۰. همان، ص ۸
۷۱. ایرانشهر، س ۳، ش ۱ و ۲، دی ۱۳۰۳، «دین و ملیت»، حسین کاظم زاده ایرانشهر، ص ۳۹
۷۲. همان، ص ۴۱
۷۳. همان، صص ۴۱-۴۲
۷۴. ایرانشهر در سال نخست خود در این مقالات به بحث ایرانی‌گری و ناسیونالیسم پرداخته است: «آثار حجاری عهد ساسانیان»، «ایرانشهر (معنا و دایره شمول آن)»، «بهترین تألیفات درباره ایران»، «تشکیلات داریوش اول»، «تعلیم و تربیت در ایران قدیم»، «خاقانی و خرابه‌های مداین»، «خط میخی در کتیبه‌های ایران»، «شورای جنگی داریوش اول»، «صنایع قدیم ایران»، «طبقات اهالی در عهد ساسانیان» و «نگاهی به روزگار گذشته ایران» (انتخابی، ۱۳۷۲: ۱۹۵-۱۹۶).

منابع

منابع دست‌اول

- دوره چهارجلدی *ایرانشهر* (۱۳۶۴). تهران: اقبال.
- دوره کامل *مجله کاوه* (بی تا). تهران: نشر ویس.
- *روزنامه مرد آزاد*
- *مجله آینده*
- *مجله نامه فرنگستان*
- آبادیان، حسین (۱۳۸۸). *بحران آگاهی و تکوین روشنفکری در ایران*. تهران: کویر.

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۳). *ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر*. ترجمه احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی و لیلابی. تهران: نشر نی.
- آجدانی، لطف‌الله (۱۳۸۶). *روشنفکران ایران در عصر مشروطیت*. تهران: اختران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۹). *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*. تهران: خوارزمی.
- آبرونساید، ادموند (۱۳۶۳). *خاطرات و سفرنامه ژنرال آبرونساید*. ترجمه بهروز قزوینی. تهران: آینه.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴). *تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجاریه و پهلوی اول)*. تهران: علمی و فرهنگی.
- انتخابی، نادر (۱۳۷۱). «ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی بعد از مشروطیت». *نگاه نو*.
- _____ (۱۳۷۲). «ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی بعد از مشروطیت». *ایران‌نامه*. س ۱۱. ش ۲.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۷۷). *روشنفکران ایرانی و غرب*. ترجمه جمشید شیرازی. تهران: فروزان روز.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۸). *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- بهنام، جمشید (۱۳۷۵). *ایرانیان و اندیشه تجدد*. تهران: نشر و پژوهش روز فرزاد.
- تقی‌زاده، حسن (۱۳۳۷). *خطابه*. تهران: باشگاه مهرگان.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۸۵). «مدرنیسم و شبه‌پاتریمونالیسم». *مجله جامعه‌شناسی ایران*. ۷. ش ۱.
- حسن مرسلوند (۱۳۷۴). *اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹*. تهران: نشر تاریخ.
- خلیلی‌فر، محمدرضا (۱۳۷۳). *توسعه و نوسازی در دوره رضاشاه*. تهران: جهاد دانشگاهی شهید بهشتی.
- خواجه نظام‌الملک (۱۳۷۵). *سیاست‌نامه*. به کوشش جعفر شعار. تهران: کتاب‌های جیبی.

- دریفوس، هیوبرت و پل رابینو (۱۳۸۷). *میشل فوکو: فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنوتیک*. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱). *حیات یحیی*. ج ۲ و ۳. تهران: عطار و فردوسی.
- زرشناس، شهریار (۱۳۷۳). *تأملی درباره جریان روشنفکری در ایران*. تهران: برگ.
- _____ (۱۳۸۳). *نگاهی کوتاه به تاریخ روشنفکری در ایران*. ج ۲. تهران: کتاب صبح.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۴). «مشروطه‌خواهی و بحران‌های همه‌گیر ۱۲۸۵-۱۲۹۹» در *تاریخ معاصر ایران*. کتاب نهم. تهران: مؤسسه پژوهشی و مطالعات فرهنگی.
- ریشار، یان (۱۳۶۹). *ایران و اقتباس‌های فرهنگی شرق از مغرب‌زمین*. ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم. تهران: آستان قدس.
- سپانلو، محمدعلی (۱۳۶۶). *نویسندگان پیشرو ایران*. تهران: نگاره.
- سینائی، وحید (۱۳۸۴). *دولت مطلقه. نظامیان و سیاست در ایران (۱۳۵۷-۱۲۹۹)*. تهران: کویر.
- شادمان، سیدفخرالدین (۱۳۲۶). *تسخیر تمدن فرنگی*. تهران: چاپخانه مجلس.
- شیخاوندی، داور (۱۳۶۹). *زایش و خیزش ملت*. تهران: ققنوس.
- صدر هاشمی، محمد (۱۳۶۳). *تاریخ جراید و مجلات ایران*. ج ۱ و ۴. تهران: کمال.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۷۴). *ابن‌خلدون و علوم اجتماعی*. تهران: طرح نو.
- _____ (۱۳۸۲). *جدال قدیم و جدید*. تهران: نگاه معاصر.
- _____ (۱۳۸۱). *دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*. ج ۱. تهران: نگاه معاصر.
- _____ (۱۳۸۴). *دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*: مکتب تبریز و مبانی *تجددخواهی*. تبریز: ستوده.
- گلشائیان، عباسقلی (۱۳۷۷). *گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی یا خاطرات من*. تهران: انیشتین.
- علی‌اکبری، محمد (۱۳۸۴). *تبارشناسی هویت جدید ایرانی*. تهران: علمی و فرهنگی.

- نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار
- عنایت، حمید (۱۳۶۳). «در حاشیه برخورد آرا در انقلاب مشروطیت» در *یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری*. ج ۲. زیر نظر دکتر عبدالکریم سروش. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- غنی، سیروس (۱۳۷۷). *ایران: برآمدن رضاخان و برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*. ترجمه حسن کامشاد. تهران: نیلوفر.
- فوکو، میشل (۱۳۸۸). *دیرینه‌شناسی دانش*. ترجمه عبدالقادر سواری. تهران: گام نو.
- فیوضات، ابراهیم (۱۳۵۷). *دولت در عصر پهلوی*. تهران: چاپخش.
- قاضی مرادی، حسن (۱۳۸۵). *نوسازی سیاسی در عصر مشروطه ایرانی*. تهران: اختران.
- قریشی، سیدحسن (۱۳۸۴). «روشنفکران و استبداد رضاخانی» در *فرهنگ، جامعه، انقلاب* (مجموعه مقالات). تهران: کانون اندیشه جوان.
- قیصری، علی (۱۳۸۳). *روشنفکران ایران در قرن بیستم*. ترجمه محمد دهقانی. تهران: هرمس.
- کاتم، ریچارد (بی‌تا). *ناسیونالیسم در ایران*. ترجمه احمد تدین. تهران: کویر.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۲). *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- _____ (۱۳۸۸). *تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۸۰). *دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی*. ترجمه حسن افشار. تهران: نشر مرکز.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۷۲). *فلسفه روشن‌اندیشی*. ترجمه نجف دریابندری. تهران: خوارزمی.
- کاظم‌زاده، فیروز (۱۳۷۱). *روس و انگلیس در ایران ۱۸۴۱-۱۹۶۴* (پژوهش درباره امپریالیسم). ترجمه منوچهر امیری. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب.

- کچویان، حسین (۱۳۸۷). *تطورات گفتمان‌های هویتی ایران، ایرانی در کشاکش با تجدد و مابعد تجدد*. تهران: نشر نی.
- کدی، نیکی (۱۳۸۱). *ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان*. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس.
- کرونین، استفانی (۱۳۸۳). *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: جامی.
- کسروی، احمد (۱۳۵۷). *تاریخ هیجده ساله آذربایجان*. ج ۱. تهران: امیرکبیر.
- گاندی، لیلا (۱۳۸۸). *پسااستعمارگرایی*. ترجمه مریم عالم‌زاده و همایون کاکاسلطانی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- گودرزی، غلامرضا (۱۳۸۶). *تجدد ناتمام روشنفکران ایران*. تهران: اختران.
- ماتیل، الکساندر (۱۳۸۴). *دایرةالمعارف ناسیونالیسم*. ترجمه کامران فانی و محبوبه مهاجر. ج ۱. تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- مرسلوند، حسن (۱۳۸۳). *زندگینامه رجال و مشاهیر ایران*. ج ۱. تهران: الهام.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۳). *داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع*. تهران: فرزانه.
- مکی، حسین (۱۳۲۴). *تاریخ ۲۰ ساله ایران (مقدمات تغییر سلطنت)*. ج ۲. تهران: [بی‌نا].
- ممی، آلبر (۲۵۳۶). *چهره استعمارگر، چهره استعمارشده*. ترجمه هما ناطق. تهران: خوارزمی.
- میرسپاسی، علی (۱۳۸۴). *تأملی در مدرنیته ایرانی*. بحثی درباره گفتمان‌های روشنفکری و سیاست مدرنیزاسیون در ایران. ترجمه جلال توکلیان. تهران: طرح نو.
- _____ (۱۳۸۰). *روشنفکران ایرانی و مدرنیته*. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- وحدت، فرزین (۱۳۸۳). *رویارویی فکری ایران با مدرنیته*. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس.

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

- هالیدی، فرد و حمزه علوی (۱۹۸۸). *دولت و ایدئولوژی در خاورمیانه و پاکستان*. ترجمه بهروز شیدا. انتشارات عصر جدید.
- هگل، گ.و.ف. (۱۳۵۴). *خدایگان و بنده (با تفسیر الکساندر کوژو)*. ترجمه حمید عنایت. تهران: خوارزمی.
- همایون، داریوش (۱۳۷۷). «صد سال از روزنامه‌نگاری به سیاست: اندیشه‌هایی درباره دو کاریر یک زندگی». *ایران‌نامه*. س ۱۶.
- Ashcroft, B., G. Griffiths & H. Tiffin (2007). *Post-colonial Studies: the Key Concepts*. Second Edition. London and New York: Routledge.
- McLeod, J. (Ed.) (2007). *The Routledge Companion To Postcolonial Studies*. New York: Routledge.
- Spivak, G.C. (1988). "Can the Subaltern Speak?" in Cary Nelson and Lawrence Grossberg (Eds.). *Marxism and the Interpretation of Culture*. London: Macmillan.

The role of late Qajar period intellectuals in the formation of the first modern state in Iran

The following text which emerged from the research on the period of power transition from Qajar to Pahlavi, unlike approaches based on traditional history, according to the *Foucauldian* discourse analysis and the post-colonial literature, offers Differentiated scrutiny on how the first modern State has been formed in Iran. Paper shows that the formation of the first modern State in Iran is the objective and strategic embodiment of the imperative modernity. Reconsidering the formation of imperative modernity, I have identified the influential discourse acts which have formed the supporting elements of the foresaid formation and embarks upon the critical discourse analysis of the journals published in the period of power transition from Qajar to Pahlavi including: Kaveh, Iranshahr, Name-e Farangestan, Ayandeh and Mard-e-Azad. Resulting categories of this discourse analysis include the following main concepts: "self and other image; asking about collapse and underdevelopment", "adopting western civilization", "separation of religion from politics and public sphere", "elitism", "necessity of the imperative and authoritative State", and finally "nationalism". The intellectuals of the power transition period, as the reference group of the imperative modernity discourse, as well as the most influential strategic group, have played a major role in institutional and discourse formation of the first modern State in Iran. Here, we'll focus to analyze their discourse effects.

نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری... نعمت‌الله فاضلی و همکار

Keywords: Modern State; post-colonial state; post-colonial literature; imperative modernity; nationalist-modernist intellectuals; strategic group.